

«وینسنتیو دالساندری»^۱ فرستاده و نیز بدربار شاه طهماسب که در حدود ۱۵۷۱ میلادی (۹۷۸ هجری) در ایران بوده است مینویسد که سپاهیان ایران دارای يك نوع تفنگ سرپر بوده‌اند که همه میتوانسته‌اند آن را بکار برند و همو مینویسد که اسلحه ایرانی «مناسبتر و مرغوبتر از آن ملل دیگر است.»^۲ بنابراین در فاصله میان فوت شاه اسمعیل اول و جلوس شاه عباس کبیر ایران دارای اسلحه آتشین شده بود، منتهی در عهد شاه عباس نظام جدید بسبب اروپائی در ایران معمول شد و استعمال اسلحه آتشین بکمال رسید و برخی این امر را با آمدن برادران شرلی بایران مربوط میدانند.

برادران شرلی و همراهانشان - برادران شرلی که در تاریخ ایران شهرت بسیار دارند دوتن از نجبای انگلستان بوده‌اند بنام «آنتونی» و «رابرت» که اولی بزرگتر و دومی کوچکتر بوده‌است.^۳ آنتونی شرلی در حدود سال ۱۵۸۶ میلادی (۹۷۶ هجری) در شهر «ویستن»^۴ از شهرهای انگلستان متولد شد و تحصیلات خود را در دانشگاه اکسفرد پایان رسانید و پس از آن بخدمت سربازی داخل شده بصورت سرباز حرفه‌ای در ارتشهای اروپائی غیر انگلیس وارد گشت و در جنگهای میان هلند و اسپانیا در اواخر قرن ۱۶ شرکت جست و بدلیبری مشهور شد. سپس بخدمت یکی از اشراف انگلستان یعنی «کنت اسکس»^۵ درآمد و از جانب او با عده‌ای سپاهی مأمور حمله بجزایر متعلق با اسپانیا در آمریکا گردید و این امر در آن زمان از سیاستهای رایج انگلستان بود - مقارن همین اوقات در ایتالیا میان پاپ «کلمان هشتم»^۶ و «سزاردست»^۷ «دوک ناحیه» فرارا^۸ بر سر دوک نشین مزبور اختلافی پیش آمد و کنت اسکس شرلی را بکمک دوک فرارا مأمور ساخت ولی پیش از رسیدن او پاپ غلبه یافته ناحیه فرارا را تصرف کرد از این رو کنت اسکس شرلی

۱- Vincentio d'Alessandri - ۲- سازمان اداری حکومت صفوی ص ۵۲
 ۳- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه ص ۱۱۸ و ۱۲۴ - ۴- Wiston
 ۵- Conte d'Essex - ۶- Clement VIII - ۷- Sesar d'Este - ۸- Ferrara

را مأمور ایران نمود تا شاه عباس را بچنگ بادولت عثمانی و اتحاد با کشورهای اروپائی بر ضد آن دولت برانگیزد و برای بازرگانان انگلیس نیز امتیازاتی از شاه ایران تحصیل نماید.

تصادفاً هنگامی که آنتونی شرلی و همراهان او در شهر و نیز بودند، تاجری که برای خرید ماهوت و پارچه‌های پشمی و کتان و امثال آن از جانب پادشاه ایران بدانجا آمده بود، با آنتونی شرلی آشنا شد و شمه‌ای از شوکت و عظمت پادشاه متبوع خود را برای او بیان کرد، و نیز در همین ایام یکی از سیاحان ایتالیائی بنام «آنجلو» که تازه از ایران بازگشته بود آنتونی را ملاقات کرد و از عظمت و جلال و رشادت پادشاه ایران و مهربانی او نسبت ب اروپائیان سخن گفت و شرلی را در قبول و اجرای مأموریت کنت اسکس تشویق و ترغیب نمود.^۹

از این رو شرلی در ۲۴ مه ۱۵۹۸ میلادی (۱۷ شوال ۱۰۰۶) بایست و پنج نفر همراه از و نیز بمدیترانه شرقی حرکت کرد و در بندر اسکندرون از بنادر عثمانی پیاده شد و پس از مدتی اقامت در حلب از راه صحرای شام بیغداد آمد و بالاخره از سرحدات غربی ایران وارد کشور ما شد و خود را بقزوین رسانید. اروج پیک بیات (دون ژوان ایرانی) که در مأموریت اروپا همراه آنتونی شرلی بوده در باره او مینویسد: «..... او باسی و دوتن ملازمان خویش آمدند و در قزوین توقف کردند و ی خویشان را پسرعم «جیمز» پادشاه اسکاتلند معرفی کرد و گفت که همه شاهان مسیحی او را می‌شناسند...» ص ۲۶۶ کتاب دون ژوان ایرانی ترجمه آقای مسعود رجب‌نیا، همین شخص جای دیگر درباره شرلی و همراهانش مینویسد:

«..... مرزبانان عثمانی در مرز (آنها را) متوقف ساخته بودند و در آنجا اینان چنین نموده بودند که بازرگانان ترك هستند، چون اینها بزبان ترکی آشنائی کامل داشتند بنابراین ترکها آنان را رها ساختند، از آنجا برخی از بازرگانان ایرانی آنان را از رودخانه عبور دادند و بقزوین آوردند..... اما شاه عباس در آن شهر

۱- Angelo - ۲- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه ص ۱۱۸

با آنان ملاقات نکرد. بعدها به آنان اجازه رفتن باصفهان داده شد و در آنجا شاه به آنان بار داد.....» ص ۲۶۲ همان کتاب. از همراهان شرلی کسانی که نام آنها ضبط شده است عبارتند از: برادرش «سررابرت شرلی»، «جرج منوارینگ»^۱ رئیس تشریفات شرلی، «جان نوریس»^۲، «توماس دیویس»^۳، «آرنولد لود کرافت»^۴، «آبل پنسون»^۵، پیشکار شرلی و رئیس خدمه او «ویلیام پاری»^۶، «گابریل بروکس»^۷ «جان وارد»^۸، «جان پاروت»^۹، «ادوارد آنت ویر»^{۱۰}، از مردم هلند، «میکل آنجلو»^{۱۱} مترجم، «توماس پوول»^{۱۲}، «جان هوارد» بنا بر آنچه شارل شفر درص ۱۱ مقدمه «ایترپرسیکوم» نوشته است و ظاهراً با «جان وارد» مذکور در فوق یکی است. از میان این عده کاپیتان «توماس پوول» در تنظیم سپاه ایران خدمات شایان کرد^{۱۳} پس از چندی از جانب «جیمز اول» پادشاه انگلستان بمقام شوالیه نائل شد.^{۱۵} یک تن نیز توپ ساز بود و خود شرلی نیز چند کتاب راجع بفن قلعه و استحکامات سازی همراه داشت^{۱۶} انگلیسی ها که راجع بایران کتاب نوشته اند غالباً معمول شدن نظام جدید و بسط استعمال اسلحه آتشی در ارتش ایران را نتیجه راهنمایی ها و تعلیمات برادران شرلی میدانند و ظاهراً منشاء اقوال همه آنان نوشته «ساموئل پورچاس» کشیش انگلیسی است که در سالهای ۱۶۱۳ و ۱۶۲۶ میلادی (۱۰۲۲ و ۱۰۳۶ هجری قمری) سفری به شرق کرده و در سفرنامه خود نوشته است: «دولت عثمانی که موجب بیم و هراس عالم مسیحی شده است اکنون از یک انگلیسی (سرآنتونی شرلی) مرعوب

۱- Sir Robert Sherley ۲- George Mainwaring

۳- John Norris ۴- Thomas Davis ۵- Arnold Lod Croft

۶- Abel Pinçon ۷- William Parry ۸- بنا بر آنچه شارل شفر

در ص ۱۱ مقدمه ایترپرسیکوم نوشته Brookes یا Gabriel Broox

۹- John Howard یا John Parot ۱۰-

۱۱- Edward Antvier ۱۲- بنا نوشته شفر نام وی Michael Angelo

Carray بوده است تعلیقات دون ژوان ایرانی ص ۳۸۸ ۱۳- Thomas Powel

۱۴- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه ص ۳۵ ۱۵- همان کتاب ص ۱۱۹

شارل شفر ص ۱۱ مقدمه «ایترپرسیکوم» ۱۶- تاریخ تمدن مرحوم اقبال قسمت دوم ص ۵

گشته و از سر نوشت آتیه خود ترسان است، ایرانیان فنون جنگ را از شرلی آموخته اند و کسانی که از این پیش از بکار بردن توپ بی خبر بودند اینک پانصد عراده توپ برنجی پر... و ۶۰۰۰۰ تفنگ دارند... از اینرو ایرانیان که تا کنون با شمشیر موجب نگرانی و بیم عثمانیان بودند اینک با گلوله توپ لرزه بر اندام ایشان افکنده اند...» علاوه بر پورچاس «پیتر ودلاواله» نیز مینویسد که: «نظام نوین از ابتکارات شاه فعلی است (شاه عباس کبیر) که چند سال پیش با صرار آقای آنتونی شرلی انگلیسی مورد توجه قرار گرفت.»^۲

با همه اینها، حتی در سفرنامه آنتوان و رابرت شرلی نیز در سه مورد تصریح شده است که هنگام آمدن آنان بایران، قشون ایران دارای سلاح آتشین بوده است. نخست در توصیف سرحداران باین عبارت: «..... پادشاه ایران در تمام سرحدات خود قراول قرار داده است، همگی سوار بودند و لباس قرمز پوشیده و عمامه های قرمز با پرهای قرمز بر سر مینهادند و همیشه تیرو کمان و شمشیر و نیزه و اسلحه آتشی را همراه حمل و نقل می کنند» دیگر در موقع توصیف ملازمان شاه هنگام سواری باین صورت: «همیشه پادشاه با جمع کثیری سوار میشود، پانصد ششصد نفر آدم همراه دارد و اینها در تیراندازی کمال مهارت را دارند، اگر چه در این اواخر بعضی ها نوشته اند که در ایران اسلحه آتشی معمول نیست ولی من باید معترف شوم که در هیچ جا لوله تفنگ بهتر از لوله های ایران ندیدم و پادشاه در جنب عمارت سلطنتی خود در اصفهان قریب دویست نفر عمده دارد که مشغول این کار هستند و دایم تفنگ و تیرو کمان و نیزه و شمشیر میسازند.»^۴

سه دیگر در شرح بازگشت رابرت شرلی از سفارت اروپا مینویسد: «در روز

۱- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه ص ۱۲۲. خلیج فارس آرنولد ویلسون

ترجمه آقای محمد سعیدی ص ۹۵. تاریخ ادبیات برون ترجمه مرحوم رشید یاسمی ص ۱۰۰

ولی ظاهراً این نوشته از تعصب خالی نیست چه نویسنده آن کشیشی بوده است که میخواسته

است تفوق عالم مسیحیت را ثابت کند ۲- سازمان اداری حکومت صفوی ص ۵۰

۳- سفرنامه آنتوان شرلی ترجمه اوانس خان مساعدا السلطنه ص ۵۴ ۴- همان کتاب ص ۹۵

دهم ژانویه ۱۶۲۷ میلادی (۱۰۳۷ هجری قمری) سررابرت شرلی داخل گمبرون شد. . . . در تمام عرض راه گرفته از کنار آب الی خانه حاکم ما از میان دو صف تیراندازان و تفنگچیان عبور نمودیم^۱. و این مورد اخیر هر چند مربوط بسالها پس از آمدن شرلی‌ها بایران است ولی مترجم آنتونی شرلی یعنی «آنجلو» در سال ۱۵۹۹ میلادی (۱۰۰۸ هجری قمری) در رم چنین اظهار داشته است: «شاه‌عباس میتواند تا صد هزار سوار مجهز با کمان و تیر و شمشیر منحنی تهیه کند بعلاوه پنجاه هزار تفنگچی که مجهز بشمشیر منحنی نیز هستند، زمانی از تفنگچیان استفاده نمیکرد ولی اکنون بداشتن آنان شاد است و بسیار کوشاست که آنان را بخدمت درآورد، از اینها گذشته تعدادی توپ نیز دارد که از «تاتارها» بغنیمت گرفته است، از لحاظ استادان توپساز بهیچوجه مضیقه‌ای نیست، این استادان علیه ترکان شوریده‌اند و بقشون شاه پیوسته» و باز «پنسون» رئیس خدمه شرلی نوشته است: «. . . . در همین اواخر تعدادی تفنگ سرپر تهیه کرده‌اند^۲».

بنابراین ملاحظه میشود که بقول استاد «مینورسکی» «اطرافیان نزدیک آنتونی شرلی هم ساختن و اصلاح سلاح آتشین» را در ایران با توقف ششماهه و کوتاه اودر قلمرو شاه مربوط نمیدانند و این کار خطر و عظیم معلول تحولات اجتماعی و سیاسی ایران بود و بدشواری توان پذیرفت که از تلقینات تصادفی و اتفاقی خارج سرچشمه گرفته باشد^۳.

پس درحقیقت یا آنتونی شرلی مقداری اسلحه آتشین با خود داشته است که شاه از آن استفاده نموده و یا همراهیان شرلی که احتمالاً مدت بیشتری در ایران مانده‌اند^۴ در اصلاح نظام و تعمیم سلاح آتشین بشاه و سپهسالار لشکر ایران یعنی

۱- سفر نامه آنتوان شرلی ترجمه اوانس خان مساعدا السلطنه ص ۱۷۲ - ۲ - سازمان اداری حکومت صفوی ص ۵۱ - ۳ - همان کتاب ص ۵۱ و ۵۲ - ۴ - بنا بوشته ازوج بیک (دون ژوان ایرانی): «. . . . سر آنتونی شرلی موافقت کرد که برادر کهنرش که رابرت نام داشت در ایران بماند و باوی ۱۵ تن انگلیسی نیز گذاشت که شاه برای همه آنان خانه‌ای با مستمری کافی بر حسب شأن و مقامی که داشتند معین کرد» ص ۶۲۷

«الله وردیخان» کمک کرده‌اند و چون شاه‌عباس هم تصمیم جدی بتضعیف قزلباش‌ها داشت و میخواست از افراد عشیره‌ای و ایلپاتی بکاهد و بجای آنها سپاهیان مجهز بسلاحهای جدید و کاملاً متکی بحکومت مرکزی تشکیل دهد از هر فرصتی استفاده مینمود و البته وجود یکی دو کارشناس انگلیسی هم برای او مغتنم بوده است تا از کتابها و تجاربی که داشتند استفاده نماید، با همه اینها موضوع برقراری نظام جدید هم مثل هر کار تربیتی دیگر بستگی بسیار بعامل زمان دارد و بعید است که در مدتی کمتر از یکسال^۱ بتوان بکلی وضع نظام کشوری را اصلاح کرد و هر چند که نوشته‌اند شاه‌عباس سپاهی مرکب از ده هزار سوار و بیست هزار پیاده که همه تعلیم یافته و باسلحه و نظام جدید مجهز بودند تهیه کرد و از اینراه بحمله بر عثمانی و تحصیل فتوحاتی درخشان نایل گشت^۲ ولی نباید سهم عظیم سپاهیان قدیم ایران را نیز در افتخارات دوره این پادشاه از یاد برد.

بهترین دلیل برای اینکه اثر نظام جدید در دوره صفویه چندان زیاد نبوده این است که «پنسون» رئیس خدمه شرلی مینویسد «پیاده نظام در ایران وزنی ندارد»^۳ و حال آنکه نظام جدید برای صنف پیاده اهمیت بسیار قائل است، بعلاوه سپاه ایران بعد از صفویه هم باز بهمان صورت قدیمی باقی مانده بود و حتی در زمان قاجاریه هم باوجود علاقه فراوان عباس میرزا این کار چنانکه باید صورت نگرفت^۴، پس اگر در دوره صفویه تحولی در نظام ایران پیدا شده اولاً منحصر بیک دسته خاص و ثانیاً موقتی بوده است و در دوره افشاریه و زندیه و ابتدای قاجاریه باز اکثریت سپاهیان ایران از افراد ایلات و عشایر بوده‌اند و بهمان صورت قدیمی مانوس خود می‌جنگیده‌اند و از اینرو در باره تأثیر «مشورت و توصیه آنتونی شرلی و راهنمایی و کمک همراهیان او» نباید مبالغه کرد.

۱- از نظر تأثیر وجود شخص آنتوان شرلی در اصلاح سپاه ایران، چه اویکسال بیشتر در ایران نبود و بمأموریت اروپا اعزام شد - ۲- تاریخ تمدن مرحوم اقبال قسمت دوم ص ۵ و ۶ .
۳- سازمان اداری حکومت صفوی ص ۵۱ - ۴- مسافرت ایران کوتز بو ص ۹۹ .

اما استعمال توپ و تفنگ از زمان صفویه بی‌عد کم و بیش در ایران معمول بوده است^۱، بنا بر نوشته عالم‌آراء در سال ۱۰۱۱ هجری (۱۶۰۳ میلادی) در جنگ بلخ شاه‌عباس سیصد توپ ضرب‌زن و ده هزار تفنگچی داشته است^۲ و بقول «مینادوآ» که کتاب خود را در ۱۵۸۸ میلادی (۹۹۷ هجری قمری) نوشته است خود ایرانیها بساختن توپ قادر بوده‌اند و مصالح آن را نیز داشته‌اند^۳ و حتی شاه‌عباس برای تهدید پرتغالی‌ها گفته بود که: «ممکن است وسایل توپ را بجزیره (هرموز) برد و در همانجا توپ ریخت.»^۴

علاوه بر توپ و تفنگی که در ایران تهیه میشد، گاهی سفرای اروپائی هم تفنگ و احياناً توپ بعنوان هدیه برای شاه می‌آوردند چنانکه «دون گارسیا» سفیر اسپانیا تفنگهای قتیله‌ای (آرکبوز) برای شاه‌عباس هدیه آورد^۵. در جنگ ایران و پرتغال هم، شاه‌عباس دارای توپخانه بود و سپاهیان ایران قلعه هرموز را بتوپ بستند^۶ و یکی از باروهای قلعه را ویران کردند، در این جنگ کشتی «سان پدرو» که مخصوص امیرالبحر پرتغالی بود بدست جمعی از سپاهیان ایران افتاد و محمولات آن که بیشتر توپ و اسلحه و ادوات جنگی بود بتصرف آنها درآمد^۷، علاوه بر این، چون نیروی متحد ایران و انگلیس فاتح شدند «توپخانه و اسلحه‌ای که در قلعه موجود بود بتساوی میان طرفین (ایرانی‌ها و انگلیس‌ها) تقسیم شد.... و از آن جمله هفتاد عراده در میدان نقش جهان تا زمان شاه سلیمان و اواخر سلطنت صفویه باقی بود، و شاید نظر بهمین غنائم است که «پیترو دل‌واله» مینویسد: «ایرانیان اساساً توپخانه بغنیمت گرفته از دشمن را بکار می‌بردند.»^۸

۱- احسن التواریخ ص ۴۷۰ «... بعضی از قورچیان جرار و دلاوران شیرشکار دست تهور از آستین جلادت بیرون آورده مخالفان را به تیرو تفنگ گرفتند و مهرهای تفنگ مرگ آهنگ بعدد قطرات اطار باریدن گرفت...» ۲- سازمان اداری حکومت صفوی ص ۵۵ ۳- همان مرجع ۴- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه ص ۶۹ ۵- همان کتاب ص ۲۹ ۶- همان کتاب ص ۸۱ ۷- همان کتاب ص ۸۲ ۸- همان کتاب ص ۸۵ و ۸۴

«فیکوارا» سفیر اسپانیا در دربار شاه‌عباس مینویسد که توپخانه ایران بدست اروپائیان و بخصوص پرتغالیان اداره میشود^۱ و این شاید از آن جهت بوده است که فرماندهان لشگری ایران تا مدت‌ها با استعمال توپ در جنگ موافقت نداشتند یکی بآن علت که «... بکار بردن چنین سلاح خونریز و وحشتناکی را علیه افراد بشر عملی پرشرم»^۲ میدانستند و دیگر باین علت که معتقد بودند که «... پیشروی و حرکت سواره نظام را کند میکند.»^۳ این دو نظر یعنی شرم داشتن از استعمال توپ در مقابل دشمن عاجز و یا علیه افراد بشر و کند کردن حرکت سواره نظام باعث شد که بالاخره در زمان شاه‌عباس دوم صنف توپخانه در سپاه ایران منحل گشت باین معنی که چون در ۱۰۶۶ هجری قمری (۱۶۵۵ میلادی) فرمانده آن صنف در گذشت جانشینی برای وی تعیین نگشت در صورتیکه تعداد توپچیان را در آن زمان تا دوازده هزار تن نوشته‌اند^۴ سانسون هم مینویسد: «ایران بیاده نظام و توپخانه ندارد... زیرا از کویرها و بیابانهای خشک و کوههایی که سرتاسر ایران را فرا گرفته است پیاده نظام نمیتواند بگذرد... بهمین دلیل از قوای توپخانه هم استفاده نمیکنند. برای دفاع از شهرهایی که فاقد قلعه و استحکامات می‌باشد و برج و باروی مرتبی ندارد به قوای توپخانه احتیاجی نیست.»^۵ اما در سالهای آخر سلطنت صفویه باز صنف توپخانه در قشون ایران تشکیل شد و نیروئی که شاه سلطان حسین بخراسان فرستاد دارای توپخانه نیز بود^۶.

سفرای و سیاحان خارجی دیگر در ایران - دوره صفویه دوره فزونی روابط ایران و اروپاست، چه در آن دوره دولتهای اروپائی گرفتار حملات عثمانی‌ها بودند و آن دولت برای آنها خطری بزرگ شده بود و دشمنی بین ایران و عثمانی آنان را از این خطر نگاه میداشت، از اینرو روابط با ایران برای ایشان جنبه حیاتی داشت، پیشرفتهای دریانوردی و بازرگانی دریائی نیز بممالک مزبور اجازه میداد

۱- سازمان اداری حکومت صفوی ص ۵۵ ۲- همان مرجع

۳- ۱ - سفرنامه سانسون ص ۱۴۳ ۴- سازمان اداری حکومت صفوی صفحه ۵۶

که دریا‌های جهان را جولانگاه خویش و قدرت خود را روزافزون سازند، در سایه این امر بازرگانی با مشرق بخصوص حمل ابریشم ایران و ادویه هندوستان کاری آسان و پرسود شده بود و بازرگانان و زمامداران ممالک اروپائی در پی استفاده از این کار سودآور بودند و در این راه کوشش بسیار میکردند، بدنبال این امر مسئله نفوذ سیاسی و ترویج سیاست استعماری مورد نظر زمامداران اروپا قرار گرفته بود و میخواستند که از راه ارتباط سیاسی و تبلیغات مذهبی این کار را عملی سازند و از این جهت تعداد نسبتاً زیادی از اروپائیان بعنوان بازرگانان و سیاح و مبلغ مذهبی بایران آمدند^۱ و وجود این اشخاص باعث شد بتدریج آداب و رسوم و تمدن اروپائی در ایران شناخته شود و کم و بیش بیادگار بماند. سفرنامه‌هایی که از آنها باقی مانده است از بهترین مآخذی است که اوضاع ایران آن زمان را بما می‌شناساند و نقص کار مورخین ایرانی را تکمیل میکند، هر چند بطور قطع نمیتوان گفت که «دقیقترین و قابل اعتمادترین اطلاعات از وضع حکومت صفوی و تشکیلات داخلی آن متکی بر منابع و آثار جهانگردان اروپائی اروپائیان مقیم ایران بوده است»^۲ ولی باید قبول کرد که اگر این منابع و آثار نبود بسیاری از مسائل مربوط بآن دوره ناشناخته میماند.

از سال ۱۵۰۴ میلادی (۹۱۰ هجری قمری) تا سال ۱۷۲۲ میلادی (۱۱۳۵ هجری قمری) که مقارن بادوره پادشاهی صفویان است کمتر سالی هست که يك تن از اروپائیان در ایران نباشند و کتابی راجع بایران ننوشته باشند، اهم این اشخاص عبارتند از:

۱- عمال و ناخدایان شرکت بازرگانی انگلیسی «مسکو» یعنی «آنتونی

۱- لرد کوزن عدة مأمورین و سیاحان اروپائی در ایران را که از ۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰ میلادی بکشور ما آمده‌اند نوزده تن با اسامی و زمان ورود و توقف آنها ذکر کرده است و از ۱۶۰۰ تا ۱۷۲۲ میلادی (سال انقراض سلسله صفویه) پنجاه و يك تن. ایران و مسئله ایران متن انگلیسی ص ۱۶ و ۱۷ ۲- سازمان اداری حکومت صفوی ص ۱ و اولین جمله

جنکین سن^۱ و «ریچارد چنی^۲» و «آرتور ادواردز^۳» و «لورنس چپمن^۴» و «لیونل پلمتری^۵» و «کریستوفر برا^۶»

آنتونی جنکین در سال ۹۶۴ هجری (۱۵۵۶ میلادی) رئیس کل کشتیهای «شرکت مسکو» گردید، پنجسال بعد شرکت مسکو او را بایران فرستاد که با ولایات شمالی ایران تجارت مستقیم برقرار نماید چه این ولایات از مراکز عمده تهیه ابریشم بود و چون پرتغالی‌ها ابریشم ایران را بصورت انحصاری خریداری نموده از راه خلیج فارس و جنوب افریقا با اروپا میبردند شرکت مسکو برای رقابت با آنها ناچار این راه را پیش گرفت، جنکین سن برای استحکام کار خویش از طرف «ایوان مخوف» تزار روسیه و «الیزابت» ملکه انگلستان نیز عنوان سفارت تحصیل کرد و در سال ۹۶۹ هجری (۱۵۶۱ میلادی) روانه ایران گردید و در ماه ذی الحجه آنسال بشهر «در بند» قفقازیه که در آن زمان جزو ایران بود رسید و از آنجا بقزوین پایتخت شاه طهماسب آمد. شاه ایران چون در مذهب تعصبی داشت و هنوز هم وضع ممالک اروپائی چنانکه میبایست برای ایرانیان روشن نبود، او را چنانکه لازم بود با احترام نپذیرفت و بدوستی با اروپائیان اظهار تمایلی نمود، علی‌الخصوص که جنکین سن هم با آداب و رسوم ایران آشنائی نداشت و نمیتوانست در باریان را با خود موافق سازد بهر صورت مقصود این هیئت عملی نشد و جنکین سن بدون اینکه بین ایران و روس با ایران و انگلیس عهدنامه‌ای ببندد بمسکو بازگشت^۷.

پس از پایان زمستان ۹۷۰ هجری (۱۵۶۲ میلادی) جنکین سن دوباره بایران سفر کرد و این بار «ریچارد چنی» و «توماس آلکک^۸» نام نیز از طرف شرکت مسکو

۱- Richard Chenie ۲- Anthony Jenkinson

۳- Laurence Chapman ۴- Arthur Edwards

۵- Christopher Burragh ۶- Lionel Plemtree

۷- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه ص ۱۱۵ و ۱۱۶ ۸- Thomas Alcock

با او همراه بودند، این سفر هم نه تنها فایده نداشت بلکه بعلت کشته شدن «توماس آلکاک» در راه و گرفتاریهایی که برای جنکین سن و ریچارد چنی پیش آمد، سفر بدفرجامی بود.^۱

دو سال بعد در ذی حجه ۹۷۲ هجری (۱۵۶۴ میلادی) باز هیأت دیگری از جانب شرکت مسکوبریاست «آرتور ادواردز» بایران آمد ولی تا بجزوین رسیدند عده‌ای از ایشان تلف شدند، اما این بار توفیق رفیق این هیئت گشت و شاه بملاطفت با آنان رفتار کرد و بموجب فرمانی شرکت مسکورا از حقوق گمرکی و راهداری معاف داشت و بتجار انگلیسی اجازه داد که در تمام مملکت با آزادی مسافرت و تجارت نمایند و خود شاه نیز پیوشیدن پارچه‌های لندنی اظهار تمایل نمود.^۲

۲- جان نیوبری و رالف فیچ - در سال ۹۹۱ هجری (۱۵۸۳ میلادی) چهار سیاح انگلیسی بنام «رالف فیچ»^۳ و «جان نیوبری»^۴ و «ویلیام دیدس»^۵ و «جیمز استوری»^۶ مأمور مطالعه در اوضاع اقتصادی و بازرگانی ممالک مشرق شدند. سیاحان مذکور از راه طرابلس شام به آسیا آمدند و از طریق بغداد و بصره و خلیج فارس بجزیره هرمز رفتند ولی در هر مز مأمورین پرتغال ایشان را با اتهام جاسوسی گرفتند و بیندر «گوآ»^۷ در هندوستان فرستادند. رالف فیچ پس از خلاصی از دست پرتغالیان قسمت مهمی از هندوستان و برمه و مالاکا و سیام را سیاحت کرده در ۱۵۹۱ میلادی (۹۹۹ هجری) تنها بانگلستان بازگشت و بنگارش سفرنامه خویش پرداخت و ثروت و مکننت بی‌پایان شرق را برای هموطنان خود شرح داد و بازرگانان انگلیس را در استفاده از این ثروت و بیرون آوردن آن از دست پرتغالی‌ها مصمم ساخت و همین امر مقدمه تأسیس «شرکت هند شرقی» و تسخیر هندوستان گردید.^۸

۳- آنتونیو دو گووه آ^۹ - در آغاز سال ۱۰۱۰ هجری (۱۶۰۲ میلادی) فیلیپ

- ۱- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه ص ۱۱۷ - ۲- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه ص ۱۲۹ - ۳- Ralph Fitch - ۴- John Newberie - ۵- James Story - ۶- William Deedes - ۷- Goa - ۸- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه ص ۱۲۹ - ۹- همان کتاب ص ۱۲۹ و ۱۳۰ - ۱۰- Antonio de Gouvea

سوم پادشاه اسپانی بقصد تبلیغ دین مسیح در ایران دستور داد که هیئتی را از مستعمرات پرتغالی هندوستان بایران بفرستند. نایب السلطنه هندوستان هیئتی سه نفری را بایران فرستاد که یکی از آنها «آنتونیو دو گووه آ» رئیس و دو تن دیگر «ژروم دولاکروا»^۱ و «کریستف دوستت اسپری»^۲ عضو هیئت بودند.^۳ آنتونیو دو گووه آ و همراهان وی در ۲۴ شعبان ۱۰۱۰ هجری (۱۵ فوریه ۱۶۰۲ میلادی) از بندر گوآ حرکت کردند و در اواسط ربیع الاول سال بعد در مشهد بحضور شاه عباس پادشاه ایران رسیدند. هدف اصلی مأموریت این هیئت یکی این بود که بنیان منافع تجاری پرتغال را که بواسطه تسخیر جزیره بحرین از جانب ایران تاحدی سستی گرفته بود استوار سازد دیگر آنکه درباره تبلیغ دین مسیح در ایران از شاه اختیاراتی بگیرد، شاه با آنها بمدارا رفتار کرد و ایشان را با خود بکاشان و اصفهان برد و آنها را اجازه داد که در اصفهان کلیسائی برای عیسویان بسازند و حتی هزینه کاشیکاری و آرایشهای صنعتی آنرا نیز خود پرداخت و چون آنتونیو دو گووه آ با اطمینان داد که از طرف نایب السلطنه هند تجاوزی بساحل ایران نخواهد شد با دولت عثمانی از در جنگ در آمد و این مطلب برای شاه عباس اهمیت بسیار داشت چه وی از انتقام جوئی پرتغالیان پس از تسخیر بحرین از طرف قوای ایران بیم داشت و شاید برای جلب اطمینان بیشتر بود که یکی از سرداران خود موسوم به «الله وردی بیگ» را بانامه و هدایائی بهمراهی آنتونیو دو گووه آ با اسپانی فرستاد و او را مأموریت داد که با فیلیپ سوم بر ضد عثمانیان پیمانی بیند.^۴

در ماه صفر سال ۱۰۱۷ هجری (۱۶۰۸ میلادی) همین کشیش با ردیگر از جانب فیلیپ سوم بانامه و هدایائی بسفارت بایران آمد و بحضور شاه عباس رسید، شاه ایران این سفیر را بمهربانی پذیرفت اما از نظر سیاسی برای سفیر موفقیتی حاصل نشد چه پادشاه اسپانی در نامه خود پس از تبریک بشاه عباس درباره غلبه بر عثمانی‌ها سخن از

۱- Jérôme de la Croix - ۲- Christophe de Saint - Esprit

۳- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه ص ۳۳ - ۴- همان کتاب ص ۲۴

تصرف بحرین بمیان آورده و از الله وردیخان امیرالامرای فارس شکایت نموده بود و شاه عباس در جواب این نامه مطلقاً از فتوحات خود در سواحل خلیج فارس سخنی نگفته و همینقدر نوشته بود که حاضر است تمام ابریشم ایران را از راه جزیره هرمز صادر کند بشرط اینکه فیلیپ سوم مأمور مخصوص برای جلوگیری از اجحافات که عمال او بتجار ایرانی میکنند جزیره مزبور بفرستد، شاه عباس در اواخر رمضان ۱۰۱۷ آنتونیو دو گووه آ را اجازه بازگشت داد.^۱

در اواخر سال ۱۰۲۱ هجری (۱۶۱۲ میلادی) باز آنتونیو دو گووه آ از اسپانی سفارت بدربار ایران آمد و این بار علاوه بر سفارت پادشاه اسپانی از جانب پاپ نیز عنوان نمایندگی داشت. شاه در این دفعه باو بتلخی رفتار کرد و فرمان داد که «دینگیزیگ» روملو سفیر ایران در اسپانی را که به همراه او بازگشته و بحضور شاه رسیده بود فی المجلس مثله کرده بدار آویختند.^۲

۴ - اتین کاکاش دوستالون کمنی^۲ - شاه عباس بزرگ در سال ۱۰۰۷ هجری (۱۵۹۹ میلادی) برای اتحاد با پادشاهان اروپا برضد سلطان عثمانی و بستن قرارداد هائی برای فروش ابریشم ایران، سر آنتونی شرلی و حسینعلی بیگ بیات را بعنوان سفارت روانه اروپا کرد. این دو تن با همراهانشان در پائیز سال ۱۰۰۹ هجری (۱۶۰۰ میلادی) در «پراگ» پایتخت «بوهم» بحضور «رودلف دوم» امپراطور آلمان باریافتند و مورد پذیرائی گرم و مجلل او قرار گرفتند و علاوه بر مهمانیهای متعدد که بافتخار ایشان داده شد بامر امپراطور یک کالسکه شش اسبه سلطنتی در اختیار آنان گذارده شد که تادرا آلمان بودند از آن استفاده مینمودند^۳، امپراطور پیشنهادهای پادشاه ایران را بحسن قبول تلقی نمود و برای اینکه مذاکرات قطع نشود و به نتیجه قطعی برسد و اتحاد دولتین برضد عثمانی محقق شود تصمیم گرفت سفیری

۱- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه ص ۳۹ و ۴۰

۲- همان کتاب ص ۴۱ - Etienne Kakasch de Tesalonkemeny

۳- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه ص ۶۹

از جانب خود بدربار ایران بفرستد، برای این مأموریت «اتین کاکاش دوستالون کمنی» انتخاب شد.....^۱ این شخص دکتور حقوق و مشاور انجمن ایالتی در «ترانسیلوانی» و عضو یکی از خاندانهای قدیمی مقیم «کلوزنبورگ» بود و با طرفداری از خاندان سلطنتی اطریش مورد التفات افراد آن خاندان قرار گرفته بود، و چون بواسطه پیش آمدهائی مجبور شد که مولد و موطن خود را ترک گوید..... بفرمان امپراطور فرمانروای ترانسیلوانی مأمور شد که وسایل حرکت او را از ترانسیلوانی فراهم کند و بموجب فرمانی دیگر اجازه یافت که در «تیرول» اقامت نماید و حق تملک زمین نیز بوی داده شد و برای جبران فداکاریهای او نسبت بخاندان امپراطور اطریش..... رودولف دوم او را بعنوان فرستاده مخصوص خود در دربار شاه عباس انتخاب و اعزام نمود. اتین کاکاش نیز یک تن از اهالی «ساکسون» را بنام «ژرژ تکتاندر فن در پابل»^۲ بعنوان منشی مخصوص در خدمت گرفت، این شخص نوّه «تکتاندر» یکی از پیروان باحرارت «لوتر» بود.^۳

اتین کاکاش دستور داشت که از طرف امپراطور با شاه عباس قراردادی برضد سلطان عثمانی منعقد سازد و مخصوصاً از او قول بگیرد که تا شهر تبریز را بتصرف در نیآورده است با سلطان صلح نکند و نیز مأمور بود که در مسکو با تزار روسیه درباره اتحاد دولتین ایران و آلمان برضد سلطان عثمانی مذاکره و تزار را نیز بشرکت در این اتحاد دعوت نماید.^۴

سفیر در روز هشتم ربیع الاول سنه ۱۰۱۱ هجری (۲۷ اوت ۱۶۰۲ میلادی) با همراهان خود از «پراگ» حرکت کرد، پس از انجام دادن مأموریت خود در دربار تزار، از راه «هشترخان» و دریای خزر عزیمت ایران نمود و در ۲۷ صفر سال ۱۰۱۲ هجری (۱۶۰۳ میلادی) به «لنگرود» وارد شد و از آنجا قاصدی باصفهان نزد شاه عباس فرستاد تا شاه را از ورود خود بایران آگاه سازد.

۱- نشریه دانشکده ادبیات تبریز ص ۳۲-۴۴ بقلم آقای دکترخان بابا بیانی

۲- George Tectander Vonderjabel ۳ - همان مدرک ۴ - تاریخ

روابط ایران و اروپا در دوره صفویه ص ۱۷۰

شاه‌عباس چون عازم حمله باذربایجان و بازگرفتن آن ایالت از ترکان بود ، روبرت شرلی را مأمور پذیرائی وی نمود و روبرت شرلی بلنگرود آمد تا سفیر را با همراهانش بحضور شاه‌عباس ببرد ولی سفیر و هشت تن از هیئت سفارت بسختی بیمار شدند و سفیر در لاهیجان در گذشت (۲۷ جمادی‌الاولی ۱۰۱۲) و بموجب وصیت او ریاست هیئت بمنشی مخصوص او «تکتاندر فن دریابل» رسید . تکتاندر و همراهان او باروبرت شرلی از لاهیجان بسمت قزوین حرکت کردند و چون بآن شهر رسیدند تکتاندر دوفتر بیشتر همراه نداشت زیرا بقیه اعضای سفارت بواسطه بیماری در راه مانده و مرده بودند ، در قزوین روبرت شرلی تکتاندر و همراهان او را یکی از بزرگان ایران سپرد تا آنها را به تبریز نزد شاه ببرد^۱ .

تکتاندر در روز ۱۹ رجب ۱۰۱۲ (۲۵ دسامبر ۱۶۰۳ میلادی) وارد تبریز شد و همان روز بحضور شاه باریافت ، شاه‌عباس که تبریز را از ترکان پس گرفته بود عزم تسخیر ارمنستان و قفقاز داشت و تکتاندر نیز با اردوی او همراه شد و پس از تسخیر «ایروان» شاه او را اجازه بازگشت داد و یکی از درباریان و منسوبان خود بنام «مهدی قلی بیگ» را بعنوان سفارت در دربار روسیه و آلمان با او همراه کرد. تکتاندر پس از مراجعت از ایران شرح مسافرت خود را ضمن گزارشی بعرض امپراطور رسانید^۲ و عنوان آن اینست :

«ایتر پرسیکوم»^۳ ، که خلاصه‌ای از بیان واقع مسافرتی است که در سال ۱۶۰۲ مسیحی بفرمان علیه حضرت امپراطور آقای شریف و نجیب اتین کاکاش دو تسالون کمینی که از نجبای ترانسیلوانی است آغاز کرد و بوسیله همسفرش ژرژ تکتاندر فن دریابل خاتمه یافته است ، مضامین آن که عبارتست از شرح وقایع حقیقی که در ضمن

۱ - تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه ص ۱۷۰ ، ولی ظاهراً تکتاندر تنها بوده است چه او خود می‌نویسد «من یکه و تنها با سوکوادی بزرگ باقی ماندم ...» وی با وجود تب شدید. شب و روز بدون توقف اسب‌راند تا شاهنشاه ایران را قبل از اینکه بجنگ ترکها برود ملاقات کند. سفرنامه کمپفر ترجمه دکتر حسعلی شیبانی. نام فن دریابل در این مرجع تکتاندر ذکر شده است . ۲- همان کتاب ص ۱۷۰ و ۱۷۱ - ۳- Iter Persicum

مسافرت در پولونی و لیتوانی و روسیه و مسکو و تاتاری و در کشورهای غازان و حاجی طرخان و در دریای خزر و در ایران و ارمنستان و سایر ایالات اروپا و آسیا اتفاق افتاده است بوسیله آقای تکتاندر فن دریابل تنظیم و در مراجعتش بیراگ در تاریخ ۸ ژانویه ۱۶۰۵ میلادی بحضور علیه حضرت امپراطور تقدیم شده است^۱ .
۵- پیترودلاواله - پیترودلاواله در سال ۹۹۴ هجری (۱۵۸۶ میلادی) در شهر رم بدنیا آمد. در جوانی بتحصیل ادبیات پرداخت و پس از آن داخل سپاهیگری شد و بطرفداری پاپ «پول پنجم» در جنگ با جمهوری ونیز شرکت نمود و چون این جنگ پایان رسید سفری بسواحل آفریقا کرد. چون بایتالیابازگشت دوباره بعزم زیارت بیت المقدس راه قسطنطنیه و قاهره پیش گرفت و پس از چندی اقامت در دمشق و حلب بیغداد آمد و در این شهر با دختری عیسوی از اهالی «ماردین» بنام «ستی مانی» یا «ستی معانی»^۲ ازدواج کرد و بازن خود بعزم سیاحت راه ایران پیش گرفت. (۱۰۲۵ هجری) (۱۶۱۶ میلادی)

هنگام ورود او شاه عباس درمازندران بود، پیترودلاواله بشهر «اشرف» رفت و بخدمت شاه رسید و چندی با اردوی او همراه بود وغالباً بمصاحبت شاه نائل میشد. در سال ۱۰۳۰ هجری (۱۶۲۱ میلادی) پیترودلاواله باصفهان و از آنجا بشیراز رفت و خرابه‌های تخت جمشید را سیاحت کرد و یادداشت‌های مفصل و مفیدی راجع بآنها تهیه نمود. پس از آن بجانب لار و خلیج فارس سفر کرد و در این سفر بود که زنتش در میناب بیمار گشت و در گذشت ، سیاح ایتالیائی بالاخره در ۱۹ ربیع الثانی ۱۰۳۳ (۱۰ فوریه ۱۶۲۴ میلادی) بایک کشتی انگلیسی از بندرعباس عازم هندوستان شد و پیندر «سورات» رفت و پس از یکسال گردش در هندوستان از راه بصره و حلب باروپا بازگشت و در ماه جمادی الثانی ۱۰۳۵ هجری (مارس ۱۶۲۶ میلادی) پس از قریب ده سال سیاحت وارد رم گردید.

پیترودلاواله پس از چندی بملازمت پاپ «اوربن هشتم»^۳ نایل گشت ولی چون

۱- نشریه دانشکده ادبیات تبریز ش ۲ ص ۳۲-۴۴ بقلم آقای دکتر خان بابایی و اصل نوشته شهر ۲- Urbain VIII - ۳ Sitti Maani

در حضور پاپ مرتکب قتل گردید از رم تبعید شد ولی پاپ بالاخره او را بخشید و او برم باز آمد و در نهم جمادی الاولی ۱۰۶۲ هجری (۲۰ آوریل ۱۶۵۲ میلادی) در آن شهر وفات یافت.

پیترودلاواله در دوران سفر خود نامه‌هایی یکی از دوستان خود موسوم به «ماریوشی پانو»^۱ که مقیم ناپل بوده نوشته است و این نامه‌ها در حقیقت سفرنامه اوست که بیش از نیمی از آنها درباره ایران است و اوضاع سیاسی و اجتماعی و اداری ایران در زمان شاه عباس و نیز جزئیات اخلاق و سیاست این پادشاه و رفتار وزراء و در پایان او اوضاع تجارتي و صنعتی ایران را بخوبی میتوان از آنها دریافت، این سفرنامه یکی از کتب بسیار نفیس مربوط بایران است که هم از لحاظ نویسنده گی و هم از نظر دقت بسیار و اسلوب عالی نقل کلمات بخط لاتین جالب توجه است علی‌الخصوص در فصول مربوط بنظام و روابط عشایر و ایلات و تغییراتی که باروی کارآمدن طبقه اشرافی جدید قفقاز یعنی گرجی‌ها در ایران آن روز بوجود آمده بود - این شخص رساله‌ای دیگر نیز در ستایش شاه عباس نوشته است که با سفرنامه او هر دو بزبان فرانسه ترجمه شده است.^۲

۶- دون گارسیا - پس از آنکه نخستین بار روبرت شرلی بسفارت از ایران با اسپانیا رفت، فیلیپ سوم، یکی از اشراف اسپانیا بنام «دون گارسیا دوسیلوا فیکوآروآ»^۳ را که از خانواده معروف دوله‌های «فریا» بود برسم سفارت مأمور ایران کرد.

دون گارسیا در سال ۱۵۵۷ میلادی (۹۷۸-۹۷۹ هجری) در شهر «بوداخوز»^۴ از شهرهای اسپانی متولد شد و ایام جوانی را در دربار فیلیپ دوم پادشاه آن کشور بخدمات درباری و لشکری گذراند و در جنگهای اسپانی و هلند شرکت نمود و در ۵۸ سالگی از جانب فیلیپ سوم بسفارت مأمور دربار شاه عباس گردید و در سال ۱۶۲۴ میلادی (۱۰۳۴ هجری قمری) بوطن بازگشت، دون گارسیا از این مأموریت

۱- Mario Schipano ۲- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه ص ۴۴ و ۴۵
۳- Don Garcias de Silva Figueroa ۴- Fria ۵- Bodajoz

خود سفرنامه‌ای بیادگار گذارده است بنام «سفارت دون گارسیا دوسیلوا فیکوآروآ در ایران، حاوی سیاست این امپراطوری بزرگ، اخلاق شاه عباس، و تعریف دقیق تمام نقاط ایران و هندوستان، که این سفیر در مدت هشت سال اقامت خود در آن دو مملکت دیده است.»

علاوه بر این سفرنامه، دون گارسیا در مدت اقامت خود در اصفهان مکتوبی نیز یکی از اعیان اسپانیا موسوم به «مارکی دو بدمار»^۱ درباره ایران نگاشته که طبع شده است.^۲

دون گارسیا در رمضان سال ۱۰۲۳ (۱ اکتبر ۱۶۱۴ میلادی) در بندر «گوآ» مرکز تجارت پرتغال در هندوستان شنید که شاه عباس جزایر بحرین و کیش و قلعه کمبرون را تصرف کرده است و از این رو عازم حرکت بایران شد ولی چون عمال پرتغالی اسپانی در بندر گوآ نمیتوانستند يك تن اسپانیائی را در مقام عالی سفارت بینند مدت سه سال حرکت او را بتأخیر انداختند و او را در هندوستان معطل کردند، باین ترتیب دون گارسیا در هشتم ربیع الاول ۱۰۲۶ از «گوآ» حرکت کرد و ۵ هفته بعد بجزیره هرمز رسید و از طریق لاریشیر از آمد و در آن شهر با انتظار دستور شاه عباس مقیم شد. شاه که در ماندران بود دستور داد که سفیر باصفهان برود و او تا ۲۳ جمادی الاولی ۱۰۲۷ در اصفهان بود و در این تاریخ بدستور شاه عازم قزوین شد و در آنجا بحضور شاه باریافت^۳، چون در اواخر رجب آن سال شاه از قزوین قصد آذربایجان کرد و سفیر هنوز مقاصد خود را بعرض نرسانده و مأموریت خود را انجام نداده بود ناچار دوباره باصفهان بازگشت. قریب بیک سال طول کشید تا شاه پس از جنگ با عثمانی و صلح با آن دولت، از آذربایجان بقزوین برگشت و از آنجا بماندران رفت^۴ و بالاخره در سوم رجب سال ۱۰۲۸ باصفهان مراجعت نمود و در روز جمعه ۲۰ شعبان دون گارسیا را در میدان نقش جهان بحضور پذیرفت و باو گفت که اگر درخواستی دارد اظهار

۱- Marquis de Bedmar ۲- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه ص ۹۱

۳- همان کتاب ص ۴۴ ۴- همان کتاب ص ۵۴ و ۵۵

کند، سفیر نخست از شاه درخواست کرد که عیسویان را اعم از آنکه اهل هر مملکتی باشند مورد حمایت خود قرار دهد و بایشان اجازه ساختن کلیسا بدهد، شاه جواب داد که این مطلب محتاج بخواهش نیست و با ساختن کلیسا هم مخالفتی ندارد، دومین خواهش سفیر این بود که شاه نسبت به پرتغالی‌ها بنظر التفات بنگرد شاه جواب داد که اگر اینها مورد بی‌التفاتی قرار گرفته‌اند تقصیر از خودشان است چه با مسلمانان بدرفتاری میکنند و البته باید دست از کارهای ناپسند خود بردارند.

پس از آن سفیر موضوع بندر گمبرون و جزیره بحرین را پیش کشید، شاه جواب داد که ما جزیره بحرین را از امیر هرمز گرفته‌ایم و ارتباطی با پرتغالی‌ها ندارد و بندر گمبرون هم در خاک ایران و کاملاً از قلمرو حکومت پرتغالی هرمز خارج است و با تصرف آن بحقوق کسی تجاوز نشده است خلاصه آنکه شاه صریحاً بدو فهمانید که چیزی از آنچه گرفته است پس نخواهد داد، اما بمهربانی با او رفتار کرد و وی را اجازه بازگشت داد.^۱

۷- تاورنیه ژان باپتیست تاورنیه^۲ اصلاً از مردم هلند بود که در سال ۱۶۵۵ میلادی (۱۰۶۶ هجری) در پاریس بدنیا آمد، پدرش «گابریل» جغرافیادان و نقشه کش بود و بعلمت تعصبات مذهبی و آزار و اذیتی که در کشور هلند میدید پاریس مهاجرت و در آنجا اقامت و ازدواج نمود، از این ازدواج چهار پسر پیدا کرد که دومین آنها ژان باپتیست تاورنیه جهانگرد مشهور است، یکی از عموهایی که از برادران تاورنیه نیز جغرافی دان و فروشنده نقشه‌های جغرافیایی بودند و این امر در برانگیختن ذوق جهانگردی او بی‌تأثیر نبوده است.

تاورنیه در ۲۲ سالگی اغلب نواحی اروپا را سیاحت کرد و در آلمان با «پرتوزوف» فرستاده «ریشلیو» که بعداً مدیر میسیونهای مشرق شد آشنا و بسفر مشرق متمایل گردید و در میان سالهای ۱۶۳۲ و ۱۶۶۸ میلادی (۱۰۷۹ هجری قمری) شش سفر به

۱ - تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه ص ۶۳ - تاریخ روابط سیاسی ایران با

دنیا ص ۱۰۶ و ۱۰۷ - ۲ - Jean Baptiste Tavernier

مشرق آمد و بیش از نه بار ایران را دید. اولین سفر او در دوره سلطنت شاه صفی و سفرهای دیگرش در زمان شاه عباس دوم و شاه سلیمان انجام گرفت و ششمین سفر او بتاريخ ۶ دسامبر ۱۶۶۸ میلادی (۱۰۷۹ هجری قمری) در پاریس پایان پذیرفت، تاورنیه که در این هنگام ۶۶ سال داشت و در معاملات متعدد با پادشاهان و حکام و تجار عرب و تاتار و ایرانی و مغول ثروت هنگفتی بدست آورده بود قصد داشت در پاریس بماند و لوئی ۱۴ نیز او را عنوان نجیب زادگی عطا کرد اما تصمیم او درباره اقامت دائمی در پاریس عملی نشد و بعد از پانزده سال «فردریک گیوم» امیر «براندبورگ» او را بپرلین خواند تا وی را بنام سفیر مخصوص خود در دربار همد جهت استقرار يك شرکت تجارتي نظیر شرکتهای هند شرقی انگلیسی و هلندی، بآن کشور بفرستد. تاورنیه در ژوئن ۱۶۸۴ پرلین رسید و فردریک گیوم با والقبای چون «ندیم مخصوص شاه» و «نجیب زاده دربار» و «مشاور امور دریائی» اعطاء کرد و تاورنیه هم که از سیاست مذهبی لوئی ۱۴ رنجش داشت از فرانسه قطع علاقه نموده در «براندبورگ» ساکن شد. هر چند نقشه شرکت آلمانی هند عملی نشد لیکن علاقه تاورنیه بسیاحت او را و ادار کرد که در سنی بیش از هشتاد، هفتمین سفر خود را به مشرق از راه مسکو آغاز کند و در همین سفر بود که در فوریه ۱۹۸۹ میلادی (۱۱۰۱ هجری) در شهر «اسمولنسک» راه جهان دیگر در پیش گرفت، سفرنامه تاورنیه که بنام: «مسافرتها در عثمانی و ایران و هند» بار اول در سه جلد بین سالهای ۱۶۷۷ و ۱۶۸۹ میلادی (۱۰۸۸ و ۱۱۰۱ هجری قمری) چاپ و بعد هائیز چند بار تجدید طبع شده است راجع بایران در عهد صفویه متضمن اطلاعات بسیار گرانبهاست.^۱

۸- آدم اولتاریوس - «آدم اولتاریوس» که نام اصلی او «آدم اولش لاگر»^۲ است از فرستادگان «فردریک» دوک «هلشتاین» به دربار شاه صفی است، دوک مزبور که تازه شهر «فردریشتاد»^۳ را بنا نهاده بود میخواست که در آنجا کارخانه‌های ابریشم بافی

۱ - نقل از مقدمه چاپ دوم ترجمه سفرنامه تاورنیه ص ۵ - ق بقلم حمید شیرانی

۲ - Adam Oléarius - ۳ - A. Oelschlager - ۴ - Friedrichadt

دائر کند و بدینوسیله آن شهر را آباد سازد، از اینرو در سال ۱۶۳۴ میلادی (۱۰۴۴ هجری) سه نفر را با تحف و هدایائی روانه ایران کرد تا از شاه صفی اجازه تجارت و صدور ابریشم ایران را از راه روسیه تحصیل کنند.

این سه تن یکی «فیلیپ کروسوس» نام داشت دیگر «اوتوبرو گمان» و سومی «آدم اولش لاگر» و پس از هیجده ماه مسافرت از راه روسیه در هفتم ذیقعده ۱۰۴۶ (آوریل ۱۶۳۷ میلادی) وارد اصفهان گشتند. اعضاء این سفارت جمعاً ۱۴ کارمند دولت و ۸ خانه شاگرد و ۱۴ پیشخدمت و ۵۰ نوکر بودند و در ۲۲ اکتبر ۱۶۳۵ از هامبورگ حرکت کردند و در سال ۱۶۴۰ پس از یک سرگذشت پر نشیب و فراز دوباره به هولشتاین برگشتند.

یوهان آلبرت فن ماندلسلو نیز عضو همین سفارت بود و شاه ایران میخواست او را با حقوق سالیانه ۷۵۰۰ تالر در دربار استخدام کند ولی او نپذیرفت و پس از اینکه در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۶۳۷ فرستادگان دولت هولشتاین از اصفهان به میهن خود بازگشتند، وی به خلیج فارس مسافرت کرد و در اینجا هم سفر او یوهان و این برک در اول مارس ۱۶۳۸ به مالاریا مبتلا و فوت شد و او به تنهایی به هندوستان سفر کرد. ماندلسلو از اهل شلزویگ آلمان بوده است و از او سفرنامه‌ای باقی است که دارای تصویرهای ممتازی است.

شاه صفی در روز ۲۳ ربیع الاول ۱۰۴۷ (۶ اوت ۱۶۳۷ میلادی) آنان را با براداد و بگرمی پذیرائی نمود، طرفین هدایائی رد و بدل نمودند اما هیئت سفارت به نتیجه‌ای که میخواست نرسید زیرا اولاهلندیها با مقاصد اعضاء هیئت مخالفت کردند و قیمت ابریشم را ترقی دادند و ثانیاً هیئت مزبور بواسطه بدرقتاری و زشت خوئی «برو گمان» نخواستند یا نتوانستند چندان در ایران بمانند و در بازگشت شتاب کردند و در دوم شعبان همان سال اصفهان را ترک گفتند.

۱ - Philippe Crusius - ۲ Otto Brugman این کلمه را آقای دکتر حسنعلی شیبانی Burgmann نوشته‌اند

شاه صفی نیز یکی از خوانسالاران خود موسوم به «امامقلی سلطان» را با سفارت نزد دولت هولشتاین نامزد کرد و اعزام داشت و هیئت سفارت دولت هولشتاین در «هشتر خان» باو رسیدند و این هیئت در اول ربیع الثانی ۱۰۴۹ هجری (اول اوت ۱۶۳۹ میلادی) بدون اینکه در سفارت خود بمقصود رسیده باشند وارد مملکت خویش شدند.^۱

آدم اولتاریوس شرح سفر و مشاهدات خود را در ایران، در سفر نامه‌ای بیادگار گذارده و در خصوص سلطنت شاه صفی و عواید او و مأمورین رسمی عالیرتبه دولت ایران و مأمورین درجه دوم شرح مفصلی نوشته است.

۹- ژان شاردن^۲ - ژان شاردن از پروتستانهای فرانسه است که مدت‌ها در انگلستان و بعداً در هلند اقامت داشت و در مسافرت‌های خود مدت یازده سال در ایران بسر میبرد بسال ۱۶۴۳ میلادی (۱۰۵۳ هجری) در پاریس تولد یافت و در سال ۱۷۱۳ م (۱۱۲۵ هجری) وفات یافت.

وی از سال ۱۶۶۵ میلادی (۱۰۷۶ هـ) بعشق سیر و سفر و برای تجارت الماس به هند شرقی رهسپار شد. در طی این مسافرت از ایران عبور کرده شهرهای «سورت» و «هرموز» را دید و سپس در اصفهان در زمان سلطنت شاه عباس دوم اقامت گزید و شاه باو لقب «تاجر باشی» داد. وی مدت شش سال در اصفهان ماند و اطلاعاتی از جغرافیا و السنه محلی و اخلاق مردم و بناهای قدیمی و تاریخ ایران بدست آورد و نقاشی که با او بود (گره‌لو) تمام دیدنی‌ها و ابنیه و البسه و خرابه‌های تخت جمشید و سلاح‌ها و ظروف و غیره را برای اورسم و نقش میکرد. شاردن در سال ۱۶۷۰ م (۱۰۸۱ هـ) بپاریس مراجعت کرد و پس از طبع کتاب تاج گذاری شاه سلیمان مجدداً با بارهائی از جواهرات گرانبها با اصفهان آمد و پنج سال دیگر در آنجا اقامت گزید. سپس به هند سفر کرد و در سال ۱۶۷۷ م

۱- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه ص ۹۶ و ترجمه سفرنامه کمپنر بقلم آقای دکتر

حسنعلی شیبانی که هنوز چاپ نشده است ۲- Jean Chardin

(۱۰۸۸ هـ) باروفا بر گشت و در انگلستان مستقر شد و در سال ۱۶۸۳ م (۱۰۹۵ هـ) هم بعنوان نماینده کمپانی هند انگلیس و وزیر مختار پادشاه انگلیس به هلند سفر کرد... شاردن ناظری نکته‌سنج و باریک‌بین و آشنا بمعلومات و اطلاعات عصر خویش بود و از این رو سفرنامه او از نظر قضاوت صحیح در امور سیاسی قابل ملاحظه است. « گیبون » مورخ معروف انگلیسی درباره او میگوید:

« شاردن گوهرشناسی است بیننده از دریچه چشم یک فیلسوف، نه تنها دانشمندترین بلکه باریک‌بین‌ترین و کنجکاوترین سیاح زمان ماست » در سفرنامه مفصل او فصل مربوط به « دولت ایران از لحاظ سیاسی و نظامی و اداری » حائز اهمیت بسیار میباشد و آمار قوای نظامی کشور و شرح مناصب عالی و امور ارضی و مسائل مالی و قضا و جز آن نیز قابل توجه بسیار است. شاردن سالهای آخر عمر خود را در انگلستان و یاد خدمت انگلیسیان گذرانید و در « تورنهام گرین »^۲ در گذشت و در کلیسای اعظم « وست‌مینستر »^۳ بخاک سپرده شد، شاردن دارای سفرنامه مفصلی است که گویا بوسیله « شارپان تیه »^۴ عضو آکادمی فرانسه برای چاپ آماده شده است و بهترین چاپ آن، طبع « لانگله »^۵ است که بسال ۱۸۱۱ میلادی (۱۲۲۳ هجری) در پاریس طی ده مجلد چاپ شده است، شاردن، علاوه بر سفرنامه چنانکه ذکر شد، شرح تاجگذاری شاه سلیمان صفوی را نیز نوشته است و این کتاب در دوره قاجاریه بفارسی ترجمه و چاپ شده است، سفرنامه او نیز اخیراً ترجمه و طبع گردیده است.

آثار شاردن همه حکایت از آشنائی کامل وی بتاریخ و ادبیات و عادات و رسوم ایران میکند - وی مینویسد « بعقیده من هیچ کشوری در قاره اروپا وجود ندارد که در آن برای علم و دانش باندازه کشور ایران قدر و منزلت قائل شوند و در پی کسب آن باشند. » شاردن قسمت‌هایی از گلستان را هم ترجمه و منتشر کرده و

۱- Gibbon -- ۲ Turnham Green - ولی در مدرک دیگر لندن ذکر شده است.
۳- West minister -- ۴ Charpentier -- ۵ Langlès

نویسندگانی نظیر « منتسکیو » و « لوساژ » و « ولتر » از اطلاعات او استفاده نموده‌اند^۱.

۱۰- انگلبرت کمپفر^۲ - این شخص در ۱۶ سپتامبر سال ۱۶۵۱ میلادی (۱۰۶۲ هجری) در شهر لمگو تولد یافت. و پدرش یوهانس کمپفر کشیش کلیسای نیکولائی بود که در ضمن زبان لاتین نیز تدریس میکرد. کمپفر در شهرهای لمگو و هاملن ولونه بورگ و لوبک به تحصیل پرداخت و در ۱۷ سالگی به هلند مسافرت کرد. در سال ۱۶۷۲ در شهر دانسیگ به تحصیل فلسفه و تاریخ و زبان پرداخت و دو سال بعد در شهر تورن و کراکو وارد رشته پزشکی شد و این رشته را در شهر گونیگسبرگ به مدت ۴ سال ادامه داد و آنگاه بسوئد مهاجرت نمود، و در آنجا در سال ۱۶۸۴ به همراه « فابریسیوس »^۳ سفیر سوئد بایران آمد. این سفارت در ۲۰ مارس ۱۶۸۳ از استکهلم حرکت کرد و در ۱۳ آوریل به هلسینگفرس (پایتخت فنلاند) و در ۲۸ آن ماه به بندر ناروا در روسیه رسید و در ۷ نوامبر ۱۶۸۳ به بندر هشترخان وارد شد و روز بعد با یک تن فرستاده روسی و یک تن فرستاده لهستانی به ایران حرکت کرد و در ۲۷ دسامبر به شماخی مرکز شیروان رسید و در ۱۴ ژانویه ۱۶۸۴ از آنجا حرکت کرده یکماه بعد به رشت و در اوایل مارس به قزوین رسید و در این شهر با اولتاریوس ملاقات کرد و از راه ساوه و قم و کاشان و نطنز در تاریخ ۲۹ و یا ۳۰ مارس ۱۶۸۴ باصفهان رسید. کمپفر ۲۰ ماه در اصفهان ماند و کتاب گیاهان ایران را نوشت و در آنجا با رافائل دومانس آشنا شد و تحت تعلیم او قرار گرفت و رافائل برای او یک کتاب دستور زبان ترکی و نیز کتابی درباره کشور ایران نوشت که کمپفر از آن استفاده بسیار کرد. کمپفر در اصفهان بخدمت هلندیها درآمد و بعدا بسمت پزشک اسکادرون دریائی هلند

۱- سازمان اداری حکومت صفوی تألیف پروفیسور مینورسکی ترجمه آقای مسعود رجب نیا ص ۶ و ۷ و مقدمه کتاب اصفهان ترجمه سید حسین عریضی چاپ اصفهان با مختصر تصرف
۲- Engelbert Kaempfer -- ۳ Fabricius

مقیم سواحل خلیج فارس بخدمت پرداخت و ظاهر آذر نوامبر ۱۶۸۵ از اصفهان به بندر کمبرون و بندر عباس فعلی رفت و قریب دو سال (۲۸ نوامبر ۱۶۸۵ تا ۳۰ ژوئن ۱۶۸۸) در آن شهر ماند و در ۱۶۸۸ بصوب « بطاویه » رهسپار گردید و جمعاً چهار سال در داخل یا مجاورت ایران بسر برد.

کمپفر در ۱۶۹۳ میلادی (۱۱۰۵ هجری قمری) بوطن خود بازگشت و در سال ۱۷۱۲ سفرنامه خویش را انتشار داد و چهار سال بعد از آن در تاریخ ۱۲۴ کتبر ۱۷۱۶ در ۶۵ سالگی بدرود حیات گفت و همشهریان وی یعنی مردم « لمگو »^۱ مجسمه‌ای بیادگاراو برپا ساختند.

در کتاب گرانقدر و دقیق وی صفحاتی بتشکیلات داخلی ایران و مناصب و مقامات عالی و افراد نیروی نظامی و بودجه و غیره اختصاص داده شده است. از نوشته‌های او برمی آید که کمپفر زبان فارسی محاوراتی را اندکی فرا گرفته بوده است و اطلاعات او از منابع ایرانی و منجمله گفته‌های مهماندار سفارت بوده و از کتب و نوشته‌های سفراء و سیاحان دیگر نیز استفاده کرده است. از جمله یادداشت‌هایی که رافائل دومانس باوداده است که عیناً در مجموعه نامه‌های وی موجود است. قسمت اول کتاب کمپفر درباره اوضاع واحوال ایران در عهد مؤلف است و هر جا اصطلاحات فارسی را بکار برده آنرا شرح داده و بخط فارسی نقل کرده است، قسمت دوم کتاب او مخصوص حوادث تاریخی و شرح اوضاع طبیعی ایران است و هر مبحث را باتصاویر عالی توأم نموده است. قسمت اخیر کتاب مربوط به ژاپن و مشرق دوراست.^۲ این کتاب بزبان فارسی ترجمه و چاپ شده است.

۱۱- کرنلیوس دو بروین^۳ - کرنلیوس دو بروین سیاح و نقاش هلندی در روز ۲۸ ژوئیه ۱۷۰۱ میلادی (۲۱ صفر سال ۱۱۱۳ هجری) از شهر لاهه پایتخت هلند که تولد گاه وی بود برای مشاهده آثار باستانی ایران و مخصوصاً تخت جمشید

۱- Lemgo ۲- سازمان اداری حکومت صفوی ص ۸۷ و ترجمه کتاب کمپفر بقلم آقای دکتر حسنعلی شیبانی که هنوز چاپ نشده است ۳- Cornelius de Bruyn

و تهیه تصاویری از آثار مزبور عازم ایران گردید و از راه دریای شمال اقیانوس منجمد شمالی بمسکو پایتخت روسیه رفت و ۱۶ ماه در آن شهر ماند و در ۲۲ آوریل ۱۷۰۳ میلادی (پنجم ذی حجه ۱۱۱۴ هجری) مسکو را بقصد ایران ترک گفت و با کشتی از راه رود « ولگا » بهشترخان آمد و از راه دریای خزر راه ایران پیش گرفت و از شهر « دربند » که آن زمان در تصرف ایران بود قدم بخاک این کشور نهاد و از راه اردبیل و زنجان و قزوین و قم باصفهان رفت. ورود او باصفهان در ۱۴ رجب ۱۱۱۵ (۱۳ نوامبر ۱۷۰۳ میلادی) بوده و چنانکه خود نوشته است در کاروانسرای معروف به « جده » (متعلق بمادر شاه سلطان حسین) منزل کرد و پس از چندی از طریق فارس و بندر کمبرون به هندوستان و هند هلند رفته و بار دیگر بایران برگشته و بوطن خود رفته است، دو بروین چون مردی دقیق و نکته سنج و باریک بین وزیرک بوده و پیش از آمدن بایران سفری بمصر و سوریه و فلسطین و ایتالیا و آلمان نموده بوده است مشاهدات خود را دقیقاً یادداشت کرده و درباره شاه و صاحبان مناصب درباری و پول رایج ایران، و جز آن نکات دقیق و جالب بسیاری را در کتاب خود شرح داده و تصاویر بسیار دقیق و زیبایی نیز از بناهای معروف آن زمان و جزئیات آثار تخت جمشید و نباتات و حیوانات ایران در کتاب خود کشیده است و اهمیت و ارزش کتاب او بواسطه این تصاویر دوچندان گشته است. در این کتاب علاوه بر تصویر شاه سلطان حسین که نقاش هلندی با اجازه شاه تهیه نموده است، صورتی از شاه سلیمان و تصاویر فراوانی از ابنیه و آثار و پلها و مناظر گوناگون شهرها و پرندگان ایران که همه را دو بروین بدست خود کشیده است چاپ شده و این کتاب در دو مجلد بزرگ بعنوان « سفر ایران و هند شرقی از راه مسکو » بضمیمه دو مجلد دیگر که مربوط بمسافرت مؤلف بآلمان و ایتالیا و مصر و فلسطین و سوریه است نخست در سال ۱۷۱۸ میلادی (۱۱۳۰ هجری قمری) در شهر « آمستردام » بطبع رسیده است.^۱

۱- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه ص ۱۸۳ و ۱۸۴ اصل کتابهای دو بروین و سازمان اداری حکومت صفوی ص ۱۰

علاوه بر این سفراء و سیاحان دوتن از کشیشان اروپائی نیز که در دوره صفویه مدتها در ایران زیسته و باوضاع کشور ما وارد شده‌اند دو کتاب از خود به یادگار گذاشته‌اند که برای فهم اوضاع آن دوره بسیار قابل استفاده است، از این دوتن:

نخست رفاؤل دومانس - کشیش عالیرتبه فرانسوی است که از دانشمندان زمان خود محسوب می‌شده و باوضاع و احوال علمی اروپا کاملاً آشنا بوده و زبان فارسی را نیز می‌دانسته و مدت پنجاه و یکسال در ایران اقامت داشته است.

رفاؤل دومانس در سال ۱۶۱۳ میلادی (۱۰۲۲ هجری) در شهر لومانس^۱ متولد شده و در ۱۶۹۶ میلادی (۱۱۰۸ هجری) در اصفهان در گذشته است. نام اصلی او «ژاک دو ترتر» و پدرش وکیل دعاوی بود و ژاک پس از وارد شدن در سلك روحانیت نام رفاؤل را برای خود برگزید. وی در تاریخ ۲۰ فوریه ۱۶۴۴ به همراه تاورنیه از شهر حلب به بغداد مسافرت کرد و بعد از چند سال به دیر ترسیان جلفای اصفهان وارد شد و بتدریج سر حلقه این دیر گردید. او ریاضی را خوب می‌دانست و بسیاری از دانشمندان دربار اصفهان با افزارهای ساخت او کار می‌کردند.^۲ کتابی که او برای کمپفر تهیه کرد همان است که بنام وضع ایران در سال ۱۶۶۰ به کلبیر تقدیم نموده است.

این کشیش که از مبلغین عیسوی بوده در سال ۱۶۶۰ میلادی (۱۰۷۱ هجری) کتابی بنام «وضع ایران» بزبان فرانسه نوشته و بصورت گزارش تقدیم «کلبیر» وزیر معروف لوئی ۱۴ نموده و در آن اوضاع ایران و تشکیلات آن را در عهد صفویه با کمال دقت تشریح کرده است، رفاؤل دومانس در تمام مدتی که در ایران بوده در دستگاه شاه عباس ثانی و شاه سلیمان محترم بوده و این دو پادشاه در مذاکرات با اروپائیان از او چون ترجمانی استفاده می‌نموده‌اند و غالب مکاتبات و تشریفات مربوط

۱- Lemans -- ۲- به دورین نجومی مراجعه فرمائید

بارتباط این دو پادشاه با خارجه در ایام اقامت او در اصفهان بتوسط وی انجام می‌شده است، بنابراین کتاب او از آن جهت حائز اهمیت می‌باشد که اولاً ریخته قلم مردی مطلع و شاهد و ناظر اوضاع و وقایع است و ثانیاً در آن از کلیه موضوعات مربوط بایران بجنئی رفته و اصطلاحات درست و دقیق در آن بکار برده شده است و حتی برخی از سیاحان ضمن استفاده از مهمان نوازی و پذیرائی گرم رفاؤل دومانس از یادداشتهای وی نیز بهره‌مند گشته است.

کتاب رفاؤل دومانس در سال ۱۸۹۰ میلادی (۱۳۰۲ هجری) با مقدمه مفصلی بوسیله «شارل شفر» مستشرق فرانسوی چاپ شده است.^۱

دیگر «سانسون» است که در سال ۱۶۸۳ میلادی (۱۰۹۵ هجری قمری) بمنظور تبلیغ و نشر دین مسیح بایران آمده و در ابتدای ورود و اقامت در ایران زبانهای ازمنی و ترکی و فارسی را فرا گرفته^۲ و هشت ماه در قزوین^۳ و شش ماه در آشور سفلی (همدان و اطراف آن) مانده^۴، سپس بخوزستان رفته و مدتی در شوش اقامت داشته^۵ و هشت ماه نیز در نزد اسقف بابل (یعنی بغداد) بسر برده^۶ و چون اسقف مزبور در گذشته است باصفهان آمده و مدت سه سال در آن شهر تقریباً با سمت نمایندگی سیاسی^۷ رحل اقامت افکنده است، سانسون بمناسبت این مقام رخصت در آمدن بکاخ‌های سلطنتی یافته و در کلیه مواردی که شاه بار میداده حضور داشته و بمهمانی‌های شاهانه دعوت می‌شده است^۸ و او خود مینویسد که در این مدت بتجسس و تحقیق در عادات و احوال مردم ایران پرداخته و حاصل تحقیقات او سفرنامه‌ایست که باوصف حال و شمایل شاه صفی آغاز میشود. سانسون پس از سال ۱۶۹۱ میلادی (۱۱۰۳ هجری قمری) مدتی نیز در ایران اقامت داشته و از طرف

۱- سازمان اداری حکومت صفوی ص ۵ و ترجمه کتاب کمپفر بقلم آقای دکتر حسنعلی شیبانی
۲- مقدمه سفرنامه - ترجمه فارسی ص ۱۹ ۳- سازمان اداری حکومت صفوی ص ۹
۴- همان مرجع ۵- مقدمه سفرنامه - ترجمه فارسی ص ۱۹ ۶- سازمان اداری حکومت صفوی ص ۹ و ۷ و ۸- همان مرجع

شاه سلیمان حامل نامه‌ای برای پادشاه فرانسه شده و مفاد نامه مزبور او را بتحریر اطلاعات و مشاورات خود واداشته است.^۱ کتاب سانسون بنام « وضع حاضر ایران» بار اول در ۱۶۹۴ میلادی (۱۱۰۶ هجری قمری) با چند تصویر قلمی زیبا از اصفهان در پاریس طبع شده است^۲ و بزبان فارسی نیز ترجمه و چاپ شده است.

فصل سوم

دوره افشاریه

در عهد نادرشاه و جانشینان او بعزت جنگهای با همسایگان و زدوخوردهای داخلی و بی‌ثباتی سیاسی ایران ارتباط اروپائیان با کشور ما کمتر شد ولی بهر حال دنباله آشنائی‌ای که ایرانیان با تمدن اروپائی در عهد صفویه پیدا کرده بودند ادامه یافت، باقتضای جهانگشائی و سیاست نظامی نادر خارجیانی که در خدمت دولت ایران بودند غالباً متخصصین نظامی از قبیل مهندسين و توپچیان بودند^۱، اما در این میان امری که مهمتر شمرده میشود توجه نادرشاه است بساختن کشتی در ساحل دودیای مازندران و بوشهر و ایجاد کوره‌ای در نزدیکی آمل برای ذوب آهن و گلوله و خمپاره سازی^۲.

توجه نادر بکشتی‌سازی - در سال ۱۱۴۶ هجری (۱۷۳۳ میلادی) محمدخان بلوچ حاکم شوشتر بر نادر شورید^۳ و نادر که در عراق مشغول جنگ با عثمانیها بود بعجله با آنها صلح کرده بشوشتر آمد^۴.

محمدخان با وجود مقاومتی که در حدود کوه گیلویه کرد عاقبت از ترس نادر به لار گریخت، نادر بدنبال او بشیراز آمد و سردار خود طهماسبقلی خان جلاپیر را به لار

۱- تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا ج ۱ ص ۱۵۷ ۲- تاریخ تمدن مرحوم اقبال قسمت دوم ص ۷ ۳- تاریخ مفصل ایران مرحوم اقبال ص ۳۱۱ ۴- همان مرجع

فرستاد و محمدخان بلوچ بجزیره کیش فرار کرد.

هرچند محمدخان دستگیر شد، لکن فرار او بجزیره کیش و نیز فرار عده کثیری از غلجائیان بعمان این نکته را بر نادر مسلم ساخت که بدون داشتن ناوگانی نیرومند بسیار مشکل است که از عهده مراقبت کلیه کرانه‌های ایران برآید.^۱

از اینرو موقعیکه طهماسبقلی خان جلایر بسواحل خلیج فارس مأمور شد «لطیف‌خان» نامی از طرف نادر بگمبرون آمد و نامه‌هایی از نادر آورد مبنی بر اینکه وی با مقام دریاسالاری خلیج مأمور خرید کشتی از اروپائیان مقیم گمبرون شده است، این نامه‌ها که باقی مانده است دارای اهمیت فراوان می‌باشد، زیرا نشانه نخستین اقدام نادر برای تشکیل نیروی دریائی است و نیز این موضوع شایان بسی توجه است که نادر، آن مرد روستائی که از ایالتی فرسنگها دور از دریا برخاسته بود، با چنین سرعتی اهمیت نیروی دریائی را دریافت و برای ایجاد يك ناوگان نیرومند نقشه‌های متعددی طرح کرد که در آن زمان حتی مایه حیرت اروپائیان گردید.^۲

در تابستان ۱۱۴۷ هجری (۱۷۳۴ میلادی) لطیف‌خان بنا بدستور نادر مشغول تبدیل بوشهر بیک ایستگاه نیرومندی برای ناوگان نوزاد ایران بود و برای اینکه این بندر را کاملاً تقویت نماید یکی از دژهایی را که در نزدیکی بندر بود تعمیر نمود و اندکی بعد نام بوشهر تبدیل به «بندر نادریه» گردید اندکی بعد طهماسبقلی خان جلایر باصفهان آمد و نامه‌هایی برای کمپانیهای انگلیسی و هلندی آورد که ضمن آنها نادر از این کمپانیها درخواست کرده بود که در هر موردی که بخواهد با اندازه کافی کشتی برای اجرای لشکرکشی‌های او تحت اختیارش بگذارند.^۳

«کیکی»^۴ رئیس کمپانی انگلیس تصمیم گرفت کمپانی را تعطیل کند و اصفهان را ترك گوید لکن طهماسبقلی جلایر مانع از حرکت وی گردید،^۵ در

۱- نادر شاه لاکهارت ترجمه مشفق همدانی ص ۱۱۲ ۲- همان مرجع ۳- همان کتاب ص ۱۳۱ ۴- Geekie ۵- نادر شاه لاکهارت ص ۱۳۱

۱۱۴۹ هـ (۱۷۳۶ میلادی) نادر تصمیم گرفت که ببحرین و عمان لشکرکشی کند، چون انگلیس‌ها در نقل و انتقال قشون از این ساحل دیگر باو کمک نکردند، نادر برایشان متغیر گردید و ناچار بشار هلندیها را بنقل و انتقال سپاهیان خود واداشت و باین ترتیب عمان و مسقط را گرفت^۱، این امر به نادر فهمانید که در مورد تشکیل نیروی دریائی باید جداً اقدام کند و نمیتواند بانتظار کمک دیگران بنشیند، روح استقلال طلبی و سیادت خواهی، او را از توسل بکمپانی هند شرقی برای بدست آوردن کشتی باز میداشت، علی‌الخصوص که کمپانی در مقابل هر کشتی‌ای که بایران میداد نه تنها پول نقد میخواست بلکه امتیاز جدیدی را نیز طلب میکرد، از این گذشته نادر یقین داشت که با کارگر و مواد ایرانی خواهد توانست کشتی‌ها را بقیمت کمتری تمام کند.^۲

در تمام مدت لشکرکشی بعمان مساعی نادر برای تشکیل يك ناوگان نیرومند از راه خرید یا ساختن کشتی‌های جدید ادامه یافت، مدتی شاهنشاه ایران بانهایت فعالیت در راه ساختن چند کشتی در بوشهر اهتمام نمود لیکن نه کارشناس شایسته در اختیار داشت و نه مصالح لازم و کافی. نادر بتصور اینکه غالب اروپائیان از کشتی‌سازی اطلاع دارند چندی تصمیم گرفت نظارت عملیات کشتی‌سازی بوشهر را بیک تن اروپائی بنام «لایپرتی» که در آن هنگام مقیم اصفهان بود بسپارد.^۳

«نادر چنین می‌پنداشت که «لایپرتی» از همه چیز اطلاع دارد و بهمین جهت با فرمان داد که ببوشهر بیاید و عملیات کشتی‌سازی را نظارت کند، لایپرتی که هیچگونه بصیرتی در کشتی‌سازی نداشت از شاه ایران عذرخواست و تأیید کرد که کمترین احاطه‌ای در این امر ندارد، ولی نادر بسخنانش توجه نکرد و او را اجباراً باین کار دشوار گماشت، مرارت‌ها و زحمات طاقت‌فرسای لایپرتی برای انجام کاری که در آن اطلاع نداشت طوری صحت مزاجش را متزلزل کرد که باستانه مرگ

۱- تاریخ مفصل ایران ص ۳۲۶ ۲- نادر شاه لاکهارت ص ۲۷۱ ۳- همان کتاب ص ۲۷۹ - ۲۸۱

نزدیک شد و هنگامی با اجازه بازگشت باصفهان دادند که کاراز کار گذشته و لاپرتی در شیراز رخت از جهان بر بسته بود (۱۱۵۴ هجری).^۱

اشکال بزرگ دیگر نبودن چوب مناسب در کرانه خلیج بود، نادر که هرگز از هیچ اشکالی نمی‌هراسید بر آن شد که چوب‌های لازم را در جنگل‌های مازندران تهیه کرده از راه خشکی بیوشهر برساند. از اینرو در اوایل پائیز ۱۱۵۳ هجری دستور داد که عرابه‌های مخصوصی برای حمل چوب آماده گردد لیکن بمناسبت نبودن جاده‌های خوب بین مازندران و بوشهر و کوهستانی بودن قسمت زیادی از جاده‌ها کارگران ناگزیر بودند که الوارها را بدوش حمل کنند و مدت شصت روز این فاصله را طی نمایند.^۲

برای تهیه کارگر فنی نادر از نمایندگی تجارتنی انگلیس در گمبرون درخواست کرد که عده‌ای نجار و مقداری از وسایل کارآنان را بیوشهر بفرستد و بالاخره در زمستان ۱۱۵۳ ساختمان چند کشتی در بوشهر آغاز گشت، طول این کشتی‌ها در حدود صد گز شاه یاسیصد پای انگلیسی معین شد و مقرر گردید که هر کشتی مسلح به پنجاه توپ باشد و کارگران و ملوانان آن‌ها نیز از اروپائیان انتخاب شوند، در آغاز سال ۱۱۵۴ الوارها بیوشهر رسید ولی عده کثیری از روستائیان تیره‌بخت در زیر بار این چوبهای سنگین بهلاکت رسیده بودند.^۳

بمنظور تهیه تسلیحات یک کارخانه توپ ریزی در گمبرون ایجاد گردید تا سیصد توپ مورد احتیاج کشتی فراهم شود و در اواسط پائیز ۱۱۵۳ دو توپ مسی از این کارخانه بیرون آمد.^۴

پس از مرگ لاپرتی نادر در اوایل پائیز ۱۱۵۵ دستور داد که عملیات کشتی‌سازی موقوف گردد و کشتی‌های نیمه تمام تا چند سال همچنان در بوشهر باقی‌ماند.^۵ «سرها فورددجونز» سفیر انگلیس در ایران در سال ۱۸۰۹ میلادی

۱- نادرشاه لاکهارت ۲- همان کتاب ص ۲۷۱ - ۲۷۳ . ۳ و ۴- همان مرجع
۵- نادرشاه لاکهارت ص ۲۷۹ - ۲۸۰

(۱۲۲۱ هجری) در شرح یکی از سفرهای خود مینویسد «وقتی من در سنه ۱۷۸۴ بیوشهر وارد شدم بقایای سه فروند کشتی‌های نادری در نزدیکی شهر باقی بود و آنکه نسبتاً از سایرین سالمتر مانده بود تقریباً پانصد تن ظرفیت داشت.»

پس از آنکه بدین طریق مساعی نادر برای ساختن کشتی بجائی نرسید ناگزیر راه پرخرج خرید کشتی از خارجیان را پیش گرفت^۱، در آغاز زمستان ۱۱۵۴ هجری (۱۷۴۱ میلادی) دو کشتی جدید که هر کدام مسلح بچهار توپ بود از سند وارد گمبرون گردید و در حالیکه انگلیس‌ها بیش از پیش از تقویت یافتن نیروی دریائی نادرنگران و متأسف میشدند، ایرانیان توانستند یک کشتی دیگر از شخصی بنام (پی کک)^۲ خریداری نمایند.....

ماه بعد برای نخستین بار ایران دارای یک ناوگان متشکل گردید که شامل پانزده ناو بود^۳... ولی بالاخره باوجود پولهای هنگفتی که نادر پرداخت نتوانست بیش از سی کشتی کوچک در منطقه خلیج فارس تهیه کند - قسمتی از این کشتی‌ها در گمبرون لنگر انداختند و قسمتی دیگر نیرو بظنار حمل می‌کردند و بقیه در بوشهر متوقف بودند.

در بقیه مدت سلطنت خود نادر چون گرفتار جنگ با عثمانی و شورشهای داخلی ایران بود دیگر فرصتی برای پرداختن بموضوع نیروی دریائی نداشت از اینرو قسمتی از کشتی‌ها بر اثر بی‌توجهی از بین رفت و حس انضباط ملوانان کاملاً متزلزل گردید و سرانجام چنان شد که یکسال پس از کشته شدن نادر در حقیقت دیگر ناوگان ایران وجود نداشت.^۵

نادر که در خلیج فارس ناوگانی بوجود آورده بود تصمیم گرفت در بحر خزر نیز ناوگانی بوجود آورد لکن نه کشتی کافی در اختیار داشت و نه ایرانیان در کشتی‌رانی زیاد مهارت داشتند، از طرف دیگر ارتباط با

۱- نادرشاه لاکهارت ۲- همان مرجع ص ۲۷۹ - ۲۸۱ - ۳ Peacock - ۴- نادرشاه لاکهارت ص ۲۷۴ - ۵- همان کتاب ص ۲۷۹ - ۲۸۱

روسیه و عملیات نظامی در قفقاز و جلو گیری از ترکمن های غارتگر ساحل شرقی دریای خزر داشتن ناوگانی را در آن دریا ایجاب مینمود، بناچار نادر تصمیم گرفت عده ای کشتی ساز بایران احضار نماید و چون نمیتوانست سرعت کشتی لازم تهیه کند ناگزیر بر وسها توسل جست.

هنگامیکه « کالوشکین » سفیر روسیه برای اعلام سلطنت « الیزابت پطرونا » بعد از کودتای ششم دسامبر ۱۷۴۱ میلادی (۱۱۵۴ هجری قمری) بحضور نادر رسید نادر از این خبر اظهار مسرت بسیار نمود و گفت تخت و تاج روسیه قانوناً بدختر پطر کبیر تعلق دارد و آنگاه یکدست لباس فاخر و هزار روبل بکالوشکین عطا و از او تقاضا نمود ترتیب قرض دادن ده کشتی روس را بدولت ایران بدهد تا از این کشتی ها برای سرکوبی سرکشان داغستان و حمل کالا از هشترخان استفاده نماید، کالوشکین ضمن ابلاغ این درخواست بدولت متبوع خویش، یادآور شد که اگر نادر این کشتی ها را دریافت دارد دیگر پس نخواهد داد زیرا مصمم است ناوگانی نیرومند برای ایران بوجود آورد^۱. بر اثر اخطار کالوشکین، دولت روسیه درخواست نادر را انجام نداد ولی باوجود این نادر بعداً توانست در بحر خزر هم ناوگانی بوجود آورد.... چه در سال ۱۱۵۲ هجری (۱۷۳۹ میلادی) « جان التون » نام انگلیسی از روسیه بگیلان آمد و همین امر وسیله ای برای عملی شدن منظور نادر گشت. جان التون که مردی باهوش بود و سری پر شور داشت از چهار سال پیش بخدمت دولت روسیه درآمده و مدتی را در سبیری و آسیای مرکزی گذرانیده و باین خیال افتاده بود که آسیای مرکزی را از راه استرآباد و گیلان و روسیه بالنندن پیونددهد.

این شخص بقدری بازرگانان لندن را در این امر تشویق کرد که عاقبت پیشنهاد او از مجلس شورای انگلستان گذشت و کشتی سازان انگلیس دو فروند کشتی در شهر غازان ساختند و از رود ولگا ببحر خزر انداختند. اما در این

۱- نادرشاه لاکهارت ص ۲۵۹ - ۲۶۱

گیرودار روسها با اقدامات تجارانگلیس بدگمان شده عمال خود را بگیلان کسب داشتند و جان التون تازه بگیلان رسیده بود که میانه اش با « آراپف » قونسول روس بهم خورد، بر اثر این پیش آمدها در میان گماشتگان تجارانگلیس مشاجره افتاد و جمعی از آنها تلف شدند و آخر الامر خصومت شدید تجارانمنی و نقاضت « باکونین » قونسول روس در رشت بحدی کار را بر آنها سخت کرد که بالمآل ناچار دو فروند کشتی سابق الذکر خود را بتجار هشترخان وا گذاشتند و تجار مزبور بیرق روس را بر فراز آن افراشتند^۲، ظاهراً علت مخالفت روسها با جان التون این بود که وی مقداری مال التجاره برشت آورد و از « رضاقلی میرزا » پسر نادر فرمانی دایر بتجارت بایران گرفت و بانگلیس برگشت و همشهریان خود را به تجارت با ایران تشویق نمود^۳ و بعلاوه اگر نادر صاحب کشتی میشد میتواند تا اندازه ای انحصاری را که بازرگانان روس برای حمل و نقل خواربار از راه دریا بداغستان ایجاد کرده بودند از میان ببرد^۴.

بهر صورت جان التون چون از روسها رنجید باردوی نادرشاه روی آورد و بسمت دیده بان سواحل بحر خزر بخدمت او درآمد و در مقام آن شد که برای ایران بطرح فرنگی کشتی بسازد و نیروی بحری بجهت این دولت فراهم آورد و این منتهی آرزوی نادر بود، برای عملی ساختن این فکر نادر از ملکه روسیه نجار کشتی ساز خواست، اما دولت روسیه باین عذر که نجاران ماهمه از مردم خارجه و اجیرند و ما اختیار نداریم آنها را بممالک دیگر بفرستیم از اجابت این خواهش مضایقه کرد^۵ لکن جال التون با عزم راسخی که داشت بکمک چند تن رومی و هندی موفق شد که يك فروند کشتی بآباد نازد،^۵ این کشتی بیست عراده توپ داشت و

۱- جان التون بقلم مرحوم هژیر مجله مهر س ۲ ش ۱ ص ۳۳ خرداد ۱۳۱۳ - ۲- تاریخ مفصل ایران ص ۳۲۶ - ۳- نادرشاه لاکهارت ص ۲۵۹ - ۲۶۱ - ۴- مقاله مرحوم هژیر مجله مهر س ۲ ش ۱ ص ۳۳ - ۵- تاریخ ایران سایکس ترجمه مرحوم فخر داعی قسمت دوم ص ۳۹۳ - ۳۹۴

هیچیک از کشتی‌های روس در بحر خزر پیاپی آن نمیرسید^۱. در ژانویه ۱۷۴۳ میلادی (۱۱۵۶ هجری قمری) التون بریاست کل کشتی‌سازی تعیین شد و پس از تشریف بدین اسلام او را «جمال‌بیک» نامیدند، التون بساختن کشتی تنها قانع نشد، بنابراین درتجت اوامر ارباب خود ساحل شرقی دریای خزر را بسوی شمال تاجزیره «چلگن» مساحی نمود^۲، حکومت روس از این اقدامات بهم برآمده تدبیری اندیشید که جان التون را از ایران ببرد از اینرو باو وعده داد که رتبه صاحب‌منصبی بحریه و سالی چهارصد لیره انگلیسی باو عطا کند و سفیر کبیر انگلستان مقیم پترزبورگ نیز تذکره بجهت او فرستاد لکن جان التون از نادرشاه دست برداشت^۳. طولی نکشید که بر اثر واقعه سال ۱۱۶۰ خبوشان^۴، کشتی‌سازان گیلان بجنبش آمدند و باین خیال که این راه خطارا «جان التون» پیش پای نادرشاه گذاشته و صلاح‌اندیشی اوست که آنها را بمشقت کشتی‌سازی گرفتار کرده است قصد جان او کردند^۵. پس از چندی «حاجی شفیع» و «حاجی جمال‌گیلانی» دوتن از رؤسای گیلان که میدان را خالی دیدند چند روزی در رشت بفرمانروائی نشستند و در آن اثنا جان التون را دستگیر کرده همراه خود به «فومن» بردند و در سال ۱۱۶۴ وی را در آنجا بیدار دیگر فرستادند و کشتی او نیز که دیگر صاحبی نداشت، دستخوش امواج شده در یکی از مردابهای میان لنگرود و سفیدرود قطعه قطعه گشت^۶.

۱- مقاله مرحوم هژیر ۲- تاریخ ایران سایکس ص ۳۹۳ ۳- مقاله مرحوم هژیر ۴- مراد کشته شدن نادر است ۵- مقاله مرحوم هژیر و علت آن این بود که «... اهالی محل بدون دریافت مزد کار میکردند و نسبت باین بیگاری و کار اجباری دشمن بودند...» تاریخ سایکس ص ۳۹۳-۳۹۴ ۶- مقاله مرحوم هژیر

بخش دوم - آشنائی بیشتر

فصل اول

دوره عباس میرزا و محمد شاه

علل و عوامل پیشرفت - مهمترین قدم در راه آشنا شدن ایرانیان بتمدن جدید و معارف اروپائی در دوره قاجاریه برداشته شد چه در این دوره بود که ایران بدون واسطه با سیاست اروپائی روبرو شد و بعبارت بهتر بدامن سیاست اروپائی افتاد و در اندک زمانی فهمید که آمادگی مقابله با آن را ندارد و باید خود را بسلاح تمدن جدید مسلح سازد. توسعه و وسایل ارتباط و بسط دامنه سیاست‌های استعماری مانع از این گشت که ایران بتواند در گوشه‌ای از دنیا با سنن باستانی و کهن خویش بزندگانی ادامه دهد و از بدبختی، دولتهای بزرگ آن زمان هم قوت خود را در ضعف این کشور دیدند و در این راه بدست خویش و بیگانه از هیچ کوششی فروگذاری نکردند.

در زمان آقامحمدخان، نفوذ روسیه در قفقاز روبه ازدیاد نهاد و سیاست خشن و دور از تدبیر این پادشاه، پیشرفت آن را روزافزون ساخت، کشتارها و ستمکاریهای آقامحمدخان در گرجستان^۱ باعث شد که گرجی‌ها با همه سابقه تاریخی با ایران،

۱- تاریخ مفصل ایران مرحوم اقبال ص ۳۵۴

بروسیه متوجه شوند یا بر توجه خود بیفزایند و خود را در پناه آن دولت بگیرند
کالمستجیر من الرضاء بالنار علی الخصوص که اشتراک مذهب نیز این فکر را تقویت
مینمود .

کاترین دوم ملکه روسیه در جنوب قفقاز دست با اقدامات نظامی زد لکن مرگی
او و کشته شدن آقا محمدخان موقتاً این اقدامات را پایان داد . چند سالی نگذشت
که باز روسیه دنباله اقدامات نظامی و جنگجویانه خود را گرفت و این بار علاوه
بر آن دولت ، دولت های فرانسه و انگلستان نیز کم و بیش در این کار ذی نفع و دانسته
یا ندانسته مؤید عملیات خصمانه روسیه نسبت بایران شدند .

روسها نظر به قفقاز و سواحل دریای خزر داشتند و انگلیس ها نفوذ معنوی
ایران در هند را که از طریق ارتباط مستقیم بازرگانی و پیشرفت زبان و ادبیات
فارسی و اشتراک در سوابق تاریخی و هنر و مذهب ، روز بروز در حال توسعه بود^۱
بضرر خود میدانستند و میخواستند با ضعیف گردانیدن ایران خطر بزرگی را از
هند دور سازند و فرانسویها میخواستند از راه ایران خود را بهند برسانند و در آنجا
ضربه کاری را بانگلستان وارد سازند^۲ و آب رفته را بجوی باز آرند . شاید بزرگترین
آفت تاریخی ایران مواجه شدن با این سه سیاست مخالف و متضاد بود که زمامداران
ایران نخواستند یا نتوانستند بخوبی از عهده آن بر آیند و چاره آن را بنمایند و
همین امر ، در عین حال که موجب خسارات عمده مادی و معنوی برای ایران شد ،
لزام پیروی و اخذ تمدن جدید را نیز بیش و کم بمران مملکت فهمانید .

پس در سایه اقدامات نظامی روسیه در قفقاز و جنگهای ایران و روس عواملی
بوجود آمد که باعث تسریع در انتشار تمدن اروپائی در ایران شد . اهم این عوامل
بدین قرار است :

۱- توجه مخصوص عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه و وزیر با تدبیر او میرزا بزرگی
قائم مقام اول بجلب مستشاران خارجی و فرستادن محصل و کارگر بخارجه و برپا

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران . . . ص ۸۲ ۲- مأموریت ژنرال گاردان . . . ص ۴

ساختن برخی مؤسسات صنعتی بسبک جدید در آذربایجان و ترجمه کتب خارجی
بفارسی و اقداماتی دیگر در این زمینه که بوسیله یکعده از وزرای محمدشاه و
ناصرالدین شاه دنبال شد .^۱

۲- آمدن هیأت های نظامی فرانسوی و انگلیسی بایران و اصلاحاتی که ایشان
در سپاه ایران و ساختن اسلحه و استحکامات و برداشتن نقشه ها و ترجمه کتب کردند .^۲

۳- آمدن یکعده از تجار و مبلغین اروپائی و ارمنی بایران .^۳

۴- رفتن یکعده از ایرانیان باروپا و هندوستان و آشنا شدن آنها با معارف
جدید و نقل معلومات خود از راه ترجمه بعضی از کتب و نوشتن رسالات و حشرونشر
با مردم و آشنا ساختن ایرانیان ببعضی از حرف و صنایع اروپائی .^۴

اقدامات عباس میرزا و قائم مقام بزرگی

مأموریت عباس میرزا و قائم مقام بآذربایجان - در محرم سال ۱۲۱۴ هجری

(۱۷۹۹ میلادی) عباس میرزا نایب السلطنه چهارمین پسر فتحعلی شاه ، بسر کوبی
یاغیان ایالت آذربایجان و اقامت در تبریز مأمور گردید . هر چند در کتب تاریخی
دوره قاجاریه اطلاعاتی از احوال این شاهزاده مندرج است لکن مناسبتر آنست که
وصف الحال از راه از زبان یک تن اروپائی بشنویم و بخوانیم چه سلیقه اروپائیان
در این موارد با سلیقه ایرانیان متفاوت است ، سرهنگ « گاسپارد درویل »^۵
فرانسوی که معاصر عباس میرزا و مدتی در ایران و مأمور تربیت سپاهیان ایران بوده
است ، شاهزاده را چنین وصف مینماید :

«..... عباس میرزا قدی متوسط و اندامی نیرومند دارد. چهره اش کمی کشیده
و پریده رنگ چشمانش درشت و ردیف مژگانهای سیاهش بسیار کیرا و دماغش
عقابی و دندانهایش زیباست ، ریش پرپشت وی شاید روزی بیلندی ریش پدرش

۱- تاریخ تمدن مرحوم اقبال قسمت دوم ص ۹

۲- همان مرجع ۳- همان کتاب ص ۱۰ ۴- همان مرجع ۵- منتظم ناصری ج ۳

ص ۷۱ و تاریخ تمدن اقبال قسمت ۲۵ ص ۱۰ ۶- Gaspard Drouville

برسد، کلمات را بتندی ادا می کند (یعنی تند حرف می زند) از ته دل بشکل مطبوعی میخندد.... بزبانهای اروپائی آشنائی ندارد، باین حال بسیاری از الفاظ فرانسوی مخصوصاً فرمانهای نظامی را یاد گرفته است و از تکرار آنها خوشحال میشود، بدون اینکه اهل اسراف باشد بخشنده است.

بجمع آوری سلاحهای مختلف و تابلوهای نقاشی و گراورها و نقشهها، ماشینها و مدلهای مختلف آنها علاقه مند است. شاید کلکسیون وی در این رشته در تمام آسیا منحصر بفرد باشد^۱.... لباس عباس میرزا تفاوتی با لباس ساده ترین نگهبانان وی ندارد^۲... عباس میرزا بامهارت تمام سلاحهای مختلف را بکار میبرد. من بارها بچشم خود دیده ام که ولیعهد ایران درحالی که بتاخت اسب میراند از فاصله ۶۰ پا نشانه رفته و زوبین را بر پشت آهوان میزند، هنگام نشانه زنی با تیر و کمان هرگز تیرش بخطا نمی رود، هنگام گردش های عادی نیز غالباً بتیراندازی میپردازد^۳.. من از خشونت وی درباره تربیت فرزندانش دچار شگفتی میشدم.... درچله زمستان پسرش سالد خود را بالباس نازکی براسب می نشاند و به همراه خود میبرد، روزی نگرانی خود را از بخطر افتادن سلامتی کودک بوی اظهار داشتم. عباس میرزا پاسخ گفت: او باید از هم امروز بحرفه ای که شاید تا پایان عمر بدان مشغول شود خو گیرد و باتجربه شخصی خویش بمعنای خستگی سربازی برد^۴.... عباس میرزا حتی از بررسی در جزئیات ساختمان سربازخانهها، زرادخانهها، کارگاههای اسلحه سازی، باروت کوبی و توپریزی که بدست افسران فرانسوی بنامیشد غافل نمی ماند، آنچه درقوه داشت و آنچه وضع مالی وی اجازه میداد در بهبود وضع لشکریان خود میکوشید، باوجود اینکه همه گرفتاریها از ادامه جنگ و انجام وظایف توأم فرماندهی و سربازی درسراسر فصل بهار باز نمی ماند^۵.... عباس میرزا ضمن ادامه ورزش و تربیت بدن از آموزش خود کوتاهی نمی کرد^۶.... نزد سروان

۱- سفرنامه دروویل ص ۱۸۰ ۲- همان کتاب ص ۱۷۹ ۳- همان کتاب ص ۱۷۸-۱۷۹
۴- همان کتاب ص ۱۷۸ ۵- همان کتاب ص ۱۷۶ ۶- همان کتاب ص ۱۷۴

مهندس «لامی»^۱ درس ریاضیات میخواند و در این زمینه بسرعت پیش میرفت بفرمان ولیعهد کتابهای نظامی «گیرت»^۲ و همچنین آئین نامه های مانور پیاده نظام را ترجمه کردند، رسم فنی را تا حدودی که بتواند نقشه ای را بدقت پیاده کند فرا گرفت ولی چون شخصاً امکان آموختن این فنون را بزیردستان نداشت، افسر فرانسوی را وادار ساخت تا از بین افسران ایرانی سیزده تن را برگزیند و فنون نوین جنگ را بدانان بیاموزد سروان فرانسوی ببرانگیختن حس رقابت و تشویق و ترغیب افسران ایرانی بتعلیم و تربیت آنان پرداخت، عباس میرزا باین نتیجه رسید که تئوری بدون عمل بی فایده است از اینرو شخصاً بتیراندازی باتفنگ و اجرای مواد نظامنامه پیاده نظام ارتش فرانسه پرداخت و بکمک افسران وابسته سفارت فرانسه قریب دوسال از وقت خود را صرف مطالعه و مانور پیاده نظام و توپخانه نمود^۳....

.... شکست های مختلف بدون اینکه روحیه او را ضعیف کند عقیده وی را در ادامه عملیات جنگی راسخ تر میساخت، عباس میرزا نخستین کسی بود که پس از هر شکست، فرماندهان را از شکست وارده دلداری میداد و میگفت «روسها با هر شکستی که بمن وارد میسازند ندانسته درسی بمن میدهند و از فرا گرفتن آن درسها نفع بیشتری عاید خواهد شد...»^۴... اگر تصادفات مانع انجام منویات قلبی ولیعهد ایران نشود عباس میرزا بانی اصلاحات کشور ایران شده و روح تازه ای در کالبد آن خواهد دمید^۵.... امروز عباس میرزا بدون اغراق زیباترین و جسورترین شاهزادگان آسیا و در انسانیت و رأفت درسراسر این قطعه زمین بی نظیر است^۶.... شاهزاده عباس میرزا طبعاً متجدد و مابیل بترقی و آبادی ایران بوده است و هر قدمی که در تجدد و ترقی ایران در آن زمان برداشته شده از قبیل اصلاح قشون ایران و تشکیلات اروپائی در نظام ایران و استعمال اسلحه جدید و فرستادن شاگرد باروپا و جلب صنعتگران اروپائی و رواج علوم و صنایع جدید در ایران از مساعی او بوده

۱- Lamy و برطبق املاء نسخه فرانسه کتاب: Lami ۲- Guibert
۳- همان کتاب ص ۱۷۶ ۴- سفرنامه دروویل ص ۱۷۵ ۵- همان کتاب ص ۱۸۱
۶- همان کتاب ص ۱۴۷

است چنانکه آبله کوبی نخست در زمان او در سال ۱۲۲۸ در تبریز معمول شد^۱ و نخستین چاپخانه‌ای که در ایران مفتوح گشت مطبعه سربی بود که در سال ۱۲۴۰ در تبریز وی دایر کرد و بعضی از کتب در آن مطبعه چاپ شده است.^۲

در سفری که «میرزا صالح شیرازی» برای شکایت از بدرفتاری «ویلاک» سفیر انگلستان در ایران بلندن فرستاده شد^۳ عباس میرزا باو دستور داد که عده‌ای مهاجر انگلیسی برای اسکان در «ساوجبلاغ مگری» جلب نماید. میرزا صالح ضمن آگاهی‌هایی که در روزنامه‌های لندن انتشار داد مراتب زیر را از طرف ولیعهد تعهد نمود: دادن زمین بمهاجرین برای خانه ساختن و کشاورزی، نگرقتن مالیات و عوارض از آنها، تضمین امنیت مال و جان آنان، آزاد بودن ایشان در ادای مراسم مذهبی و ساختن کلیسا.

چند تن از انگلیس‌ها که افسران بازنشسته نیز در میان آنها بودند مایل بمهاجرت بایران شدند و پیشنهادها و نظریاتی دادند لکن این کار صورت نگرفت و گویا علت آن نفوذ روس‌ها در آذربایجان پس از جنگهای ایران و روس بوده است.^۴ وزارت شاهزاده، بامیرزا عیسی فراهانی مشهور به «میرزا بزرگ» بود که چون از نظر مقام اداری همانطور که عباس میرزا نایب فتحعلی شاه در آذربایجان بشمار میرفت، او نیز بجای صدراعظم انجام وظیفه میکرد بلقب «قائم‌مقام» شهرت یافته و این لقب در خاندان او مانده است.... این مردکاری کافی که از فضل و هوش بهره‌ای وافق داشت و مردی درستکار و متقی و دیندار بود، بیش از هر کس در اصلاح احوال سپاه آذربایجان و اقتباس و سایل تمدن جدید میکوشید و با وجود این هیچوقت

۱- سال اول مجله شرق ص ۵۷ ولی مرحوم اقبال آبله کوبی را بنقل از مودیه در همان سال در تهران میدانند (مجله یادگار ص ۴ ش ۳ ص ۶۸-۶۹ و البته مانعی ندارد که در هر دو شهر معمول شده باشد).
۲- مجله شرق ص ۱ ص ۵۷ ولی بشرحی که خواهد آمد این نخستین چاپخانه نبوده است
۳- مقالات آقای محیط طباطبائی درباره اعزام محصل در شفق سرخ سال ۱۳۱۲ از شماره ۲۳۹۳ بعد. ۴- همان مرجع. مقالات آقای محیط طباطبائی درباره اعزام محصل.

از رأی و یا شرکت خود در این کارها سخنی نمی‌گفت بلکه همه را بکفایت و کاردانی عباس میرزا منسوب میداشت، منتهی از خوش بختی ایران عباس میرزا هم بسخنان او بارادت تمام گوش میداد و از او احترام میکرد و از این رو کارها پیشرفتی بسزا داشت، میرزا بزرگ قائم‌مقام نخستین کسی است که برای آموختن زبانهای خارجه و علوم و صنایع اروپائی و استخراج معادن و یاد گرفتن هنرهای نظامی محصل بانگلیس و روسیه روانه نمود...^۱ زیرا خود بخوبی ارزش دانش و تمدن غربی را فهمیده بود. جیمز موریه معروف در شرح یکی از مذاکرات خود با وی مینویسد: «...وقتی که من با او پیشنهاد کردم که از انگلیس کتاب یا هر چیز دیگری که مفید واقع شود و در رفع نقائص منظوره‌های ایشان کمکی باشد بخواهم، میرزا بزرگ گفت هیچ چیز از این بالاتر موجب خشنودی نایب‌السلطنه و او نخواهد بود...»^۲ در عین حال با ذکر نکته‌ای به موریه فهمانیده بود که انگلیس‌ها در تعلیم بخارجیان احیاناً ممکن است صمیمیتی از خود نشان ندهند و آن نکته اینست که گفته بود «...یک چیز هست که انگلیس از آموختن آن بما مضایقه دارد، چنانکه نسبت بسایرین هم مضایقه کرده و آن فن کشتی‌سازی است...»^۳ همچنین قائم‌مقام اول نخستین کسی است که با آوردن کارخانه و استخراج فلزات در آذربایجان و ترجمه کتب خارجی اقدام کرده و از صاحب‌منصبان و خبرگان فنی اروپائی منتهای فایده را بخیر و صلاح ایران برداشته و برای نظام جدید اصطلاحات تازه وضع نموده است، کلمات نظام (برای سپاه منظم بطرز اروپائی) و سرباز و جانباز و سرجوقه و نایب و سلطان و یاور و سرتیپ و امیر پنجه و امیر تومان و غیرها که تا این اواخر معمول بوده همه از اوست.^۴ اگرچه میرزا بزرگ در تبریز اسماً قائم‌مقام میرزا شفیع صدراعظم بود ولی بعلت آنکه تبریز در آن ایام مرکز حقیقی سیاست ایران بشمار میرفت زحمت بسیاری از مسائل سیاسی و نظامی ایران آنروز بگردن او بود و آن مرد بزرگ در طی

۱- میرزا تقی‌خان امیر کبیر مرحوم اقبال ص ۲۰۷ ۲- همان کتاب ص ۲۰۹
۳- میرزا تقی‌خان امیر کبیر مرحوم اقبال ص ۲۰۹ ۴- همان کتاب ص ۲۰۸

جنگهای اول روس و ایران و آمدن هیئت‌های نظامی فرانسه و انگلیس با نذر بایجان دچار مشکلات بسیار شد.^۱ صرف نظر از موانع سیاست خارجی و مشکلات فنی ای که آن ایام در ایران اقتضا داشت مخالفت دشمنان و لیعهد و وزیر او و تبلیغات سوئی که درباره اقدامات متجددانه آن دو مینمودند بزرگترین مانع کار وی محسوب میشد و دشمنان او در دربار فتحعلیشاه دقیقه‌ای از بد گوئی و کارشکنی درباره او آرام نمی‌نشستند و در حقیقت آن اندازه موفقیت هم که برای شاهزاده و وزیرش حاصل گشت نتیجه علاقه و صمیمیت عباس میرزا و هوش و درایت و کاردانی و کفایت میرزا بزرگ بوده است. مراتب هوش و درایت و سیاستمداری میرزا بزرگ از این سؤال که از ژنرال گاردان کرده است معلوم میشود:

گاردان در اواخر اقامت خود در ایران که مأموریت او دچار شکست شده و سفیر انگلیس بایران آمده بود اصرار زیاد در بیرون کردن انگلیس‌ها از ایران داشت و در طهران و تبریز دست از این خواستن خود بر نمی‌داشت. عاقبت قائم مقام، در مقابل اصرار گاردان از او خواست که جواب این سؤال را در ظرف یکروز بصورت کتبی بدهد «اگر دولت ایران انگلیس‌ها را خارج کند و متعاقب آن مجبور بجهنگ با ایشان شود، آیا امپراطور فرانسه حاضر بکمک بایران هست یا نه؟ آیا ناپلئون میتواند در صورت بروز جنگ بین ایران و انگلیس دولت روسیه را بحال بیطرفی نگاه دارد؟ و اگر بایران تجدید خصومت کند بیاری ایران اقدام نماید؟»^۲ بدیهی است گاردان نمیتوانست باین سؤالات جواب اطمینان بخشی بدهد و در اینصورت مسئولیت خروج هیئت نظامی فرانسه از ایران، از دولت ایران سلب میشد و جای هیچگونه ادعائی برای فرانسویان باقی نمی‌ماند، در واقع، بی‌جهت نیست که موریه درباره او میگوید: «میرزا بزرگ وزیر عباس میرزا بنظر من بزرگترین مردی است که من در ایران دیده‌ام....»^۳ سال بعد از ورود عباس میرزا با نذر بایجان،

۱- میرزا تقی خان امیر کبیر مرحوم اقبال ص ۲۱۰ ۲- همان کتاب ص ۲۱۲

۳- تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران ... ص ۷۵

روسها گرجستان را بخاک خود ملحق ساختند و در سال ۱۲۱۸ تمام ماوراء قفقاز را تا حدود ارس گرفتند، و چون این ولایات همیشه ضمیمه ایران بود فتحعلی شاه عباس میرزا را به پس گرفتن آن ولایات مأمور ساخت و دوره اول جنگهای ایران و روس که از ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ طول کشیده شروع شد. در طی این جنگها بود که عباس میرزا و میرزا بزرگ بنقص کار خود پی بردند و دریافتند که با وسایل ساده و ناقص و از کار افتاده‌ای که ایشان در اختیار دارند نمیتوانند از عهده توپ و تفنگ و نظام روسیه و وسایل دیگری که در دسترس آن قوم است بر آیند و برای مقابله ایشان جز اخذ همان وسائل و اقتباس همان نظام چاره‌ای دیگر نیست.^۱

اصلاح نظام لشکری

وضع سپاهیان ایران در آن زمان - از زمان انقراض سامانیان باینطرف که سیل هجوم ترکان بایران سرازیر شد قدرت نظامی ایران تقریباً در همیشه اوقات بسته بسواران عشایر و ایلات بوده است، زیرا تخت و تاج در میان ایلات مختلف دست بدست میگشته است و پادشاهانی که باتکاء این قبایل بتخت و تاج میرسیدند مایل نبودند که این منبع قدرت را متزلزل سازند.

از اینرو ارباب قلم و صاحبان شمشیر در دولت‌های ایران، دودسته کاملاً مشخص و معینی را تشکیل می‌دادند، ارباب قلم بیشتر از ایرانیان اصیل شهر نشین و درس خوانده بودند و صاحبان شمشیر از عشایر و ایلات صحراگرد مهاجم یا مهاجر و دور از تربیت علمی.

ژنرال گاردان که بعنوان ریاست هیئت نظامی فرانسه و برای ترتیب سپاهیان ایران در زمان فتحعلی شاه بایران آمده است، سپاهیان ایران را چنین توصیف میکند:

«اوضاع نظام ایران قابل اهمیت و اعتبار نیست. پیاده نظام ۶۰۰۰۰ نفر سرباز دارد و افراد آن نیز چندان بکار نمی‌خورند. اسلحه آنها خیلی سنگین است، پیادگان

۱- مأموریت ژنرال گاردان ... ص ۶۵

آذربایجانی و عراقی تفنگهای قتیله‌ای دارند و این تفنگها را بسیار بد سوار کرده‌اند^۱.... درموقع جنگ تیراندازان جلو میروند و غالباً دريك صف حرکت میکنند، بعضی از ایشان مخصوصاً آنها که تفنگ سه پایه دارند نسبتاً خوب تیر می‌اندازند^۲. عده افراد سواره نظام ۱۳۴۰۰۰ نفر است و سواران خراسانی از دیگران کارآمدترند^۳. افراد سوار هر کدام اسب خود را خود می‌آورند و هر ایل ملزم است که مقدار معینی سوار بدهد، هیچ قسم مقرری بایشان داده نمیشود افراد سوار تفنگهای دراز دارند، سپرهای ایشان قریب ۱۸ انگشت وسعت دارد و جای گلوله را بهیچوجه نمیگیرد.... در موقع جنگ افراد سوار تحت هیچ نظمی نیستند و هر قسم باشند چهارنعل بدون هیچ ترتیبی بدشمن حمله میبرند، اگر دشمن متزلزل شد ایستادگی می‌کنند و الا بابتی نظمی تمام چهارنعل عقب می‌نشینند و از عقب تیر می‌اندازند^۴. چه اینها می‌توانند در حین تاخت بانهایت مهارت در تمام جهات خواه بجلو و خواه بعقب تیراندازی کنند^۵. اسبان این جماعت نسبتاً خوب است. افراد اسبان خود را نعل تخت میزنند و هر کس هم باید قیمت نعل اسب خویش را از کیسه خود بپردازد^۶. تهیه علیق اسب را ایرانیها نمیدانند فقط انبار کردن کاه در آبادیهای خارج شهر معمول است و زمستان از آن نقاط بشهر گاه می‌آورند. چون تهیه انبارعلیق مرسوم نیست، فقط درمواقع وجودعلف بخارج میروند و در اواخر تابستان و اوایل پائیز بشهر برمیگردند^۷.

توپخانه ۲/۵۰۰ نفر بیشتر عده ندارد^۸ و برای این صنف ماهرترین افراد را اختیار مینمایند. توپخانه را بگاو می‌بندند^۹.... در مازندران هم گلوله توپ میسازند ولی این گلوله‌ها بقدری بزرگ است و بدریخته شده که بواسطه سوراخهای کوچک و خرده شن که داخل دارد لوله توپ را خراب میکند و غالباً در حین بیرون

۱- مأموریت ژنرال گاردان... ص ۶۴ ۲- همان کتاب ص ۶۵ ۳- همان مرجع اول
۴- مرجع دوم ۵- تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران ص ۷۵ ۶- مأموریت ژنرال
گاردان ص ۶۵ ۷- همان کتاب ص ۶۷ ۸- همان کتاب ص ۶۴ ۹- همان کتاب ص ۶۵

آمدن از دهانه توپ میترکد^۱. باروت سربازان هم مثل گلوله‌های ایشان ناقص است چه مواد آن را بد باهم ترکیب میکنند....^۲

«تره‌زل» افسر فرانسوی و عضو هیئت نظامی آنکشور نیز از توپهای کوچک سبک و زنبور کھائی که آنها را روی شتر سوار می‌کردند.... صحبت می‌دارد و میگوید: این توپخانه برای راه انداختن صدا خوب است و مصرف دیگری ندارد و نگاهداری آن فوق‌العاده گران تمام میشود^۳.

باز «گاردان» میگوید: اردو گاه هیچگونه نظم ندارد. شب قراول صحیحی نیست فقط توپها را بالای اردو قرار می‌دهند و شترها را در محلی که یکی دو فرسخ تا اردو فاصله دارد می‌خوابانند^۴. در خصوص نقشه جنگی میگوید که هیچ قسم نقشه‌ای در ایران موجود نیست^۵.

علاوه بر این دسته‌های پیاده و سواره توپخانه، قوای چریک نیز در ایران وجود داشت و تقریباً تمام افراد سالم کشور ممکن بود که وارد دسته‌های چریک گردند. نیروی چریک در هر ناحیه‌ای یا از افراد کوه نشین و یا از اهالی شهرها و دیه‌ها تشکیل میشد، نگهداری افراد چریک بعهدہ ایالت یا شهر یاد هکده‌ای بود که بوسیله این دسته‌ها دفاع و حمایت میشد و گاهی نیز این افراد بخدمت شاه دعوت میشدند.... عده این افراد بگفته «سرجان ملکم» بالغ بر یکصد و پنجاه هزار نفر بوده است و بقول وی همین افراد چریک و سوارانی که توصیف کردیم، وسیله اصلی فتوحات آقامحمدخان بودند^۶.

وسایل لازم برای آسایش و استراحت افراد سپاهی وجود نداشت، ولی شاه و اطرافیان اوتمام وسایلی را که در خانه داشتند، در سفرهای جنگی نیز با خود برمیداشتند و از آن جمله وسایل قلیان بود، این وسایل بوسیله نوکران متعدد

۱- مأموریت ژنرال گاردان ص ۶۶ ۲- همان مرجع ص ۶۷ ۳- یادداشت‌های ژنرال
تره‌زل ص ۶۹ ۴- مأموریت ژنرال گاردان ص ۶۷ ۵- همان کتاب ص ۶۸
۶- تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران ص ۷۷

حمل و آماده میشد، مثلاً برای آماده کردن قلیان، هر نوکری بر روی اسب خود دو کیسه چرمی داشت که در یکی از آنها قلیان و در دیگری ذغال میگذاشت. برای تهیه آتش از منقلی که برزین اسب آویزان بود استفاده میشد با این وضع عده زیادی نفرات غیر نظامی به ارتش تحمیل میشد و هیچگونه حرکت دسته جمعی و متحدالشکلی با آسانی و بجای خود انجام نمیگرفت. فرامین دیر بمقصد میرسید و بطرز بدی اجرا میشد، بطوریکه در عمل همه چیز تصادفی بود و هیچکس قادر نبود این بی نظمی ها را علاج کند.

ارتش ایران هیچگونه اطلاعی از فنون مهندسی نداشت و باین علت از فنون سنگر بندی و استحکامات هم بکلی بی خبر بود.

عملیات جنگی معمولاً عبارت بود از: حرکات سریع بی نقشه در پیرامون واحدهای دشمن، هجوم ناگهانی بار دو گاهها و بغنیمت بردن آذوقه، تغییر مجاری آبها و پر کردن چاهها برای جلوگیری از استفاده از آنها، و حمله بواحدهائی که خستگی و احتیاج آنان را از پای درمی آورد...^۱

تشکیل شورای جنگی و مذاکرات آن کاملاً علنی بود، شاهزاده عباس میرزا بزرگان و شاهزادگان و وزیران را برای مشاوره گرد می آورد ولی موضوع مورد بحث هر چه بود بنا بر رسم کشور نوکران همواره دم در و حتی داخل اطاق می ایستادند، در نتیجه کمی بعد همه سر بازان از عملیات نظامی و سوق الجیشی و تصمیمی که درباره آن گرفته شده بود، آگاه بودند و امکان محرمانه نگاهداشتن آن تصمیمات وجود نداشت.^۲

سپاهیان با چنین وضع که حقوق آنها بسیار بد میرسید.^۳ در مقابل سپاه منظم روسیه که قریب یک قرن بود با نظام جدید آشنا شده و در جنگهای منظم اروپائی شرکت کرده و تجربه اندوخته و تحت نظر فرماندهان و ژنرالهای بصیر و ورزیده در

۱- تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران ص ۸۴ ۲- همان کتاب ص ۸۵ ۳- ماموریت ژنرال گاردان ص ۷۷

فنون جنگی تعلیم یافته بود قرار گرفتند و با آنکه نخستین بار در تاریخ ایران بود که قشون ایران با سپاه منظم اروپائی در خشکی روبرو میشد قریب ده سال بجننگ ادامه دادند لیکن با همه فداکاری ای که سر بازان و فرماندهان غالباً از خود نشان دادند بعلت بدی وضع آرایش لشکر و نداشتن حال نظم و انضباط و پستی توپخانه و اسلحه و نداشتن صاحب منصبان تعلیم یافته و همچنین نداشتن نقشه کار سرانجام شکست خوردند و با این شکست در حقیقت تمدن ایران نیز در مقابل تمدن غرب شکست خورد و زندگی ایرانی دستخوش چنان طوفانی شد که هنوز هم نتوانسته است آرامشی یابد و همانند زندگی غربیان و با اقلا چون زندگی ژاپونیان شود.^۱

کوشش های عباس میرزا در راه اصلاح نظام ایران - شکست های مزبور از همان اول کار بعباس میرزا فهماند که سپاهیان ایران اگر هم برای جنگ با سپاهیان شرقی و ممالک نظیر ایران لایق و شایسته اند برای جنگ با سپاهیان اروپائی آمادگی ندارند و اطلاعات و مهارت آنها بسیار ناقص و کم است و باید جداً در صدد تعلیم و اصلاح قشون ایران بر آمد بخصوص که از زمان آقامحمدخان نیز مختصر تجربه ای در این خصوص حاصل شده بود، چه از همان زمان قیام آقامحمدخان، چند تن از سپاهیان روس از مردم قره باغ و نخجوان که از ارتش روس خارج شده و بایران مهاجرت کرده بودند برای تعلیم قشون ایران در اردو گاه قزوین مورد استفاده قرار گرفته بودند،^۲ لکن تعلیمات نظام اروپائی بعلت کمی عده افسران معلم و انس و علاقه سپاهیان و خود آقامحمدخان برسوم قدیم سپاهیگری پیشرفت چندانی حاصل ننموده بود.

اقدامات اولیه عباس میرزا نیز مقرون بتوفیق نشد زیرا سپاهیان ایرانی چنانکه

۱- مقصود حفظ سنن قدیم و فراگرفتن علم و صنعت جدید است.

۲- تاریخ نظامی ایران جمیل قوزانلو ج ۲ ص ۶۸۰. عباس میرزا و قائم مقام اول هم چندگاهی از وجود چندین صاحب منصب روسی که تصادفاً باذربایجان آمده بودند از این راه استفاده کردند. میرزا تقی خان امیر کبیر مرحوم اقبال ص ۱۹۷